

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234062

UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

بمضار الكمال في تصنيف فخر طراز مع لغات من لسان جمال حنا ربنا بوجوه من علماء احوال عالم سنجي



تاج و بیستم
بیتام عزرائلی و بیستم
بیتام عزرائلی و بیستم
بیتام عزرائلی و بیستم

تاج و بیستم
بیتام عزرائلی و بیستم
بیتام عزرائلی و بیستم
بیتام عزرائلی و بیستم

جمعیت حواس عرض یکبار متمرجم نمودم الحمد لله که این بنیاد انکار مذهب غه ماه حجب الحریب علیه السلام بود	
و بقیصر نامه موسوم گردید در چند مناسبت بعلامت لفظ فائده مضامین افزوده ام درین باب	
پیر و شیوخ و یقین گرانوداره عزوجل	در زلال خضر شسته صفی با تو سنا
چون افراد آن کشت و در زیر آن علم	از دای غلامی من گنج و قیادوسنا
چون عقاب بی کور بود هر چرخ یکبار سنا	بی سکنت بیچانه بود خمستان فلک
از سر نو زنده کردم روح لیبوسنا	افکار من بر عرش قدس من دلگشا گنما
	کو فطاطون کوشنا سید پور سنا

آغاز سخن

برضا نخر و مندان نهنفت مباد که مؤمنان بروم مثل خیر اند افندی و غیره در میان تسبیل عثمان فراد
 اختلاف کرده اند بعضی رقم زده اند که از دو عیص بن اسحاق اند و برخی برانند که از قبیله بنی قطن
 سر کشیده اند که بسبب قحط از حبای زقیان آمده سکونت اختیار کرده بودند و گروهی از اهل تحقیق گویند
 که آل عثمان ازین دو قوم منشعبند با جمله در سده هجری مدوی سلیمان نام از قوم مذکور که ابوالبابی
 سلاطین آل عثمان است در صحارای اسیمنیه بزرگ مدیها گردید و وفات چنگیز خان در سده هجری
 از علاء الدین سلجوقی شاه قونییه و خوارزم شاه هیان رزم روداد سلیمان در ظل رایت علاء الدین آید
 داد و دادگی داد و بر دشمنان غالب مدیها مقرب شد یومافیه ما بترتیه شتمت ترقی میگردانند سپه سالار گردید
 آخر در سده هجری اشکری ملک عرب کشید شیدت آئی در نه فرات غرق گردید و همانجا دفن شد چارلسر سلیمان
 یادگار ماندند استخوار گین کون طوغدی این هر دو از سرکار سلجوقی کناره گرفتند و از طفلان بودند
 در خدمت علاء الدین مانده بغزت بسرمی برزند هرگاه از طفلان مرد پس برش عثمان که در سده هجری
 بوجود آمده بود منظور نظر علاء الدین گشت نخستین امیرش گردیده طلب و علم یافت بعد از آن خدمت
 انفعال مقدمه معاملات با و تفویض گردید پابیان کار آنا می مقرب شد که بجای شاه برای
 نماز جمعه میسی جامع میرفت و اختیار جزئی و کلی ملک بقبضه او در آمد عثمان بر جاده اطاعت و فرات
 ثابت قدم مانده دادش جماعت و جوا نمودی می داد بسیار مالک البصر استیخ کنشاد دستا بخت او
 تلید ریثمان غازی ملقب دید در سده هجری علاء الدین از تاتاریان شکست خورده بار و او را

مسئله
 عیص بن اسحاق
 بنی قطن
 از اولاد او بودند
 عیص بن اسحاق
 بنی قطن
 نام یکی از آن قوم
 است که در میان
 از نسل او است
 در صحارای اسیمنیه
 صلح نمودند
 فاطمون بن کوفه
 زید بن کوفه
 در نجاست
 عبداللین بن مدنی
 در بصره
 زید بن کوفه
 در بصره
 در نجاست

درگذشت چون پسرزادش و شمیری و لشکری از عثمان راضی بودند در سینه مذکور بر تخت نشست
و پادشاه شد فاش کرده در تاریخ اخبار الدول نبشته است که دختر علاءالدین در جباله نکاح
عثمان بود باین سبب بعد مردن علاءالدین که پسرزادش و اما پادشاه همی رسید

بیان اول در ذکر سلطنت عثمان حنان

عثمان سلطان شیدت قادریه سلطان سمرقند خلافت نشسته که هفت و نیمه بلاد دست نخستین قراجه
فتح نموده مستقر الحاکم خود ساخت من بعد از بسکه شجاع و غیر بود بسیار بلدان را مسخر نمود و
دو هزار که بیرون سال بود بقتل آورد و در ششده هجری با اولی بر حصه جنگ نموده بر اکثر اقطاع او فایز
شده سلاطین نصاری را دعوت باسلام کرد بعضی اسلام آوردند و برخی جزیه قبول کردند و بعضی
بعد جنگ مغلوب گردیدند و اسیر آمدند سلطان عثمان بن کاف صرف بود که تا تاربان برکشور آوردند
پیشتر از خان بمقابله پرداخت و دشمن را زبون ساخت و پیش ازین بچند سال که سلطان
عثمان شهر بر حصه را محاصره کرده بود بسبب توارسی قلعه و مسور متوج نشد سلطان متصل آن دو قلعه
بناکرده در یکی برادرزاده خود را که آنخوگر نام داشت و در دیگری شخصی ایلیان نام را با فوج گما
تا اجناس خورد و نوش شهر بر حصه نرسد و اهل آنجا عاجز شوند از خان تاربان را هنریمت داده و
بر حصه همت کرد و مدتی بلوازم محاصره و محاربه برداشت تا که حاکم بر حصه بصلاح بقصر روم اندر
نام از ضیق قلعه سندی بجان آمده در ششده هجری بدر رفت ارخان داخل بر حصه شد و سی هزار دینار
گرفته تمام سکنانش را اذن خروج باهل و عیال داد نصاری پنجم گریان جلا وطن شدند و سکن
عاییشان نصیب اهل اسلام گردید و ارخان در بر حصه باطمینان آرام گرفت تا گاه خیر رسید که
سلطان عثمان سخت بیامست ارخان باستعمال شتافت دهم ماه رمضان ششده هجری رسید
پدر را در حالت نزع دریافت عثمان چند کله و صیبت و نصیبت بر زبان آورده جان بجان فرست
پدر عرض شصت و نه سال و مدت سلطنت بست و هفت سال بود ارخان شش پدر را از قصر
در قلعه بر حصه برد و دفن کرد و بر قبر کعبه عالی ساخت این پادشاه آنقدر که کرم و سپاه پر بود

سلطان
بعده بر دستان
نخستین سلطان
در است بجز

نزد علاءالدین
باشند

که یک چیز خود نمیداشت آنچه می یافت بر سپاه صرف می کرد حتی که بعد مردن آن سوار
خفتان و مکر بند و شمشیر دیگر هیچ از قسم جواهر و طلا و نقره و کالای نفیس نه برآمد

بیان موم در ذکر سلطنت ارضان

ارضان بر صحرای تنجنگاه خود مقرر نموده بر تخت همان بنایی نشست و در مدت قلیل از نصاری
قلاع نامی شان مثل عسکول و گندمه و آیدمش سمندره و غیره را بجای آورد تمام کشاکش و تفصیل وقایع
آن بسیار طویلست هرگاه برادر ارضان صایه اندر بنام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد سلیمان
پاشا را که حسن کمک بردست و مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس مساجد و تمام قلمرو خود بنا کرد
و قلعه آذینک افتح نمود که ازان کم عمر ارام بشکست و در هشتاد هجری اینم تسخیر بنین طیا
برآمد و قرین فتح و نصرت گرفت و شهر کالی بولی را گرفت که بر سر قسطنطنیه می افتست و در هشتاد و پنج
سلیمان پاشا از پشت اسپاقتاد و جان او از ارضان بسیار محزون شد و بعد یکسال در عمر گرفتار و بیخ
سی و پنج سال سلطنت نموده در گذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخنی و بردبار و عادل و علم و دولت

بیان سوم در ذکر سلطنت سلطان مراد خان

بعد وفات ارضان پسرش سلطان مراد بر او زنگ شاهی نشست و همت ملوکانه بر توسیع ملک گشت
لاالشاهین سپهسالار خود را با فوج جزار ترکان خود بخوار برای تسخیر اقطار و امصار کبیل کرد شاهین
بعد و جان آفرین مدت قلیل بلدان کثیره تا کوه بلکان گرفت پادشاه یونان ترسیده صلح نمود
قیصر روم جان بالالوغ والی قسطنطنیه در شهر رومیدیش با پیکر نصاری علیه حضرت پیوست
نیا ز مندانه هشتاد و هشت پان شکر خود در کرد و دیگر احکام نصاری نیز شرکیه می شدند قیصر
ها شکر نیاوه امجد و جنگ سلطان مراد متوجه شد مراد خان لالاشاهین تیمورتاش بیگ را با
عسکر ظفر کوبه برای مقابله قیصر فرستاد و وقتیکه فوج قیصر پنج بود عساکر شاهی مثل قهر آبی محمدند
و دشمنان مراد خاک خون آمیختند قیصر شکست فاش خورده بناچار می صلح کرد و زور و بر گرفت
لشکر اسلام متوجه تسخیر ممالک نصاری شد و در مدت پنج سال بر اکثر بلاد نصاری رایه تفتح

و نصرت افراشت و الی قریمان برای حفظ آبروی خویش دختر خود در عقد بایزید پسر سلطان مراد
 داد و این وجه محفوظ شد از شر و فساد بآرد و دیگر تهور تا شش سپه سالار را با فوج دریا موح برای ^{تسلیه}
 اجازت بخشید تهور تا شش مقدم و نیار گرفته تا حدود بلاد انبوط استیلا یافت و شهر منستر را کمال
 آهین جانی فتح کرد بیان جزوب و کواکف ^{چند} قلعه جنود سلطان شرح و بسط درین مختصر نوشت
 مکن نیست لهذا آنچه در خواختصارست می نویسم در ^{۹۱} ششمی هجری برابر ^{۱۳۸۶} مسیحی قوال نصاری
 حاکم سرب با هم کیشان خود اتفاق نموده چند صد هزار فوج جرار بر سر سلطان مراد کشید سلطان
 بمقابلت ستافت با آنکه فوج سلطانی برابر ربع فوج نصاری هجم نمود مگر سلطان مستوکلا علی الله
 در دل هراس نثار و دره مقابل شد بایزید پسر سلطان مراد یکبار با تمام فوج بر دشمن حمله نمود آنقدر
 مردمان کشته شدند که جویمای خون در میدان هیجا روان شد قوال زنده اسیر گردید بقیه سیف
 بحال تباها گریختن فتح عظیم بتایید رب کریم نصیب سلطان مراد بعد این فتح شگرت در میدان
 خرابید بر سوزن را با نفس کفار می دید و کفر ضامی کرد ناگاه کافری زخمی که در شکان افتاده بود
 و سلطان از برابر او گذشت شر را سا بجمت و یک خنجر آبدار شکم سلطان درید تو چیان آن
 نیم جان را قیحه کردند و هماغا قوال را آورده گردن زد سلطان مراد جان بحق تسلیم نمود بایزید
 لغزش پدر را در شهر بر صده آورده و فن کرد عمر این پادشاه شصت و سه سال و مدت سلطنت
 چهل و پنج سال بود و این پادشاه بسیار دانشمند صاحب عزم درست صوفی مشرب
 صوف پوشش در ولایت سیرت عابد پر بهیزگار و از شهر بر صده شهر آذرنه تنگخانه خود مستقل کرد و قی
بیان چهارم در ذکر سلطنت سلطان بایزید پسر محمد

بعد مردن مراد بایزید تاج بر سر نهاد و برادرش یعقوب آهنگ منازعت در سر کرده فرصت
 می جست بایزید اطلاع یافته وقت نیم شب گشت من بعد بخار به سرب شتافت و شهر وین
 و سکو ب را گرفت لکن والی سرب انجام کار بدیده خواهد خود را بعهده بایزید داده باج
 نول کرده جان بسلامت برد و در همان ایام اندرونیکو سن و پسر آن هر دو اتفاق نموده

نخستند که جان بالالوغ پدر و جد خود را با مانویل پسر دیگرجان بالالوغ را بدست آورده را در جنگ قتل
 یابند جان بالالوغ خبر یافته پسر و نیره را قید کرد و اندرونیکوس و پسر او خضیه محمدت بایزید بنامش
 نوشته بایزید لیکن شهر سلطانیه رسید چون فوج قیصر در باطن شهر کشتار و نیکو سنج و بلا متناهی
 بایزید جان بالالوغ و مانویل را قید کرد و از اندرونیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشاند جان بالالوغ
 و پسرش مانویل را قید خانه گریخته نزد بایزید حاضر شدند و سوآترکانه یعنی جزیره کلندر و نیکوس
 قهقه کرده بودند و از ده هزار فوج در رکاب بایزید تعیین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ
 را بر تخت نشاند و اندرونیکوس و پسر او را گرفتار کرده در جزیره انیزه اندرون دریای سفید محبوس کرد
 والی سرب حسب خواست بایزید اجازت بنای مساجد و مدارس و سکوئت اهل اسلام در ملک خود
 داد و بایزید رعیت المال را بسیار محاطت میکرد و حضرت در مصارف فوج صرف می کردند تا آنجا
 که از تنگنای شهر شهر نزر گرفته مساجد و مدارس کشور سرب بنا کنند نصاری شهر شهر سربین شهر
 سامان جنگ فرا چنگ آوردند مستعد جلال شدند بایزید در غضب آمده جان بالالوغ را کشت
 که بیج و باروی شهر شهر را از با افگند جان بالالوغ از بایزید ترسیده شهر اشهر را حواله نمود بایزید
 چند صد هزار دینار از آنجا گرفته در ملکالی سرب عمارات عالی ساخت و مسجد جامع در شهر سرب
 بهمون زرع خطیر تعمیر کرد و الی ایدن که متصل شهر اشهر بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید
 ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبه بایزید در قلمرو خویش جاری ساختند شهر تیره و سکونت
 اختیار کرد بایزید ازین امور فراغت یافته مجدداً کوهت بنسخر محاکم نصاری بسته لشکر کشید و از
 قیصر و م حسب عده و از ده هزار سپاه طلب کرد مانویل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد
 بایزید جزیره رود و س و غیره جزائر را در اسرع اوقات فتح کرد جان بالالوغ ^{سلطانیه} قلمرو ^{بایزید} تحصیل
 استوار کرده و بسامان جنگی آراست بایزید پیغمبر یافته نوشت که نصرا شهر را منهدم کن و زدن پسر را
 کور خواهم کرد جان مجبور شده حصاری که نوساخته بود و سمار نمود و از همین ندمت و غشم
 در چند روز مرد مانویل خبر داد و در یافته بی اجازت بایزید سلطانیه یافت بایزید خشم گرفته فوج

برای متخیر قسطنطینیة فرستاد و فوج دیگر مکان لغار روان ساخت سرداری علاءالدین نام فرستاد
 تیمور تا شایقیده کرده رایت محمدیان فرستاد باین بسبب بلوغ لغار بر سر او سخت جمعیت در تفرق کرد
 علاءالدین باد و پیوسته در قید بایزید آمد باین بید هر دو سپه در قلعه برهه محبوس نمود و علاءالدین
 را حواله تیمور تا ش کرد و او بعد چند روز بی اذن باین بید او را کشت باین بید از انتظام خانگی خود بگوشید
 عنان غزیت برای تخیر ملک معطوف کرد و بعد حکمای فراوان کشور بهران الدین را بدست آورد
 و بر اکثر قلاع و بقاع نضاری استیلا یافت بعضی کسان از صلواتش گریخته در سمرقند پیش
 امیر تیمور گورگان رفتند باین بید لشکر گران آراستد در ۹۷ هجری توجیه قسطنطینیة قیصر
 از پوپ دیگر شاهان نضاری مدد جست هشتاد هزار فوج بحداد آورد سواد شهر نیکو بولی فیما بین
 حرب عجب گردید آخر نسیم فتح بر پرچم سلام وزید نضاری شکست فاحش خورد و سراسیمه
 و تباهاه حال گریخته ده هزار نضاری زنده اسپه شدند و بروی باین بید سرامی شان از تن جدا گشتند
 قیصر و مردم برای استمداد با امیر تیمور نوشت امیر ملتفت نشد قیصر بخوکیه سپهش از باین بید صلح نمود
 باین بید قریب سیخ و فیروز می بشهر مصر برگشت در چهار باش کامرانی نشسته داد پیش طلب داد
 امیر تیمور گورگان قهرمان ایران توران ایچی نزد باین بید فرستاد و احمد جبار والی عراق را
 که از امیر تیمور گریخته نزد باین بید پناه گرفته بود طلب کرد و مخلصانه نوشت که شمارا بغضت نشستن
 رو نیست نضاری در کیمین و دشمن جان دین اند باین بید با سماع این پیام بنایت خشمناک شد
 و بسیار کرده و درشت جواب نگاشت و کیل ابخاری از پیش رخ بدر کرد و از حال نوشتن قیصر
 خطی بنام امیر تیمور با مید استمداد آگاهی یافته دیشته غضبناک گشته بذات خود لشکر جزایر قسطنطینیة
 کشید امیر تیمور بدین جواب ناصواب در یافتن بی حرمی سفیر خود بفر آمده با لشکر قهرمانان
 شیر شکار برای محاربه باین بید و بر راه نهاد یک سو و چند سرداران باین بید که در شهر سیواس بودند
 سردار امیر تیمور گرفتند جنگ عظیم گردید پس باین بید سرداران نامی او کشته شدند فتح و نصرت
 نصیب امیر شد باین بید بد یافت این سانها بوشن با سخت متوحش گردیده قسطنطینیة را

توضیح این کلام
 در وقت مدتی
 از آن است

اگر شته بر عت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبه انکوره تلاقی عسکریین رو نمود و نوزدهم ماه
 ذی الحجه الحرام شته بجزی سپیده دی که مظهر منور از افق خاور سر بر آورد بایزید مانند دیوار
 صفت سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی هر پنج پسر خود را با سرداران
 جنگ زمووده در صحنه و شیره و قلب و جناح جواد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام علم کرد
 و از جانب دیگر امیر تیمور صاحب قران بایلان توران و ایران مانند رستم و سام و نریمان
 باگرزهای گران و تیغهای سرفشان متوجه دشمن گشتی شد از بازم تا قریب شام جنگی روداد
 که مثل آن پیر فلک کم دین بود آخر روز فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه بایزید
 از نیم جان رو بروی امیر سپهر نهاد بایزید بخت خود بر گشته دید و بفرزناها سپسکنند خود
 بایزید از پشت زمین بر زمین افتاد شخصی از سپاه امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز
 دستگیر کرد و پسر دیگر مصطفی نام کم شد شاید مقتول گردید باقی سپهر بحال خراب و دیده بر آب
 با قصابان مالک خود فرار کردند هر گاه بایزید را رو بروی امیر تیمور صاحب قران آوردند تا نظیماً
 برخواست و بر لرز خود نشان داد و بدجوی و مراعات کرد ممال از چهره شش بر افشاند و حسن
 موکل نمود که بایزید را بر ابراحت نظر بند دارد بایزید که در غیور و جوانین بهزیمت و گرفتاری دلش
 خون شد و از غم و خصه بجای خنجر شدید مبتلا گردید هر چند مداوا میشد فائده نمی کرد آس
 چهاردهم ماه شعبان شته بجزی انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظر بند می ماند
 نقش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی صندوق تنش همراه گرفته در شهر جرد رسید و فن کرد
 و بعضی نبشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجه آهن بند کرده معذب کرد بایزید خود را کشت فائده
 فضائل پناه محمد بن خاوند شاه در روضه الصفا می نویسد که بایزید یلدم بمرض خناق
 و ضیق النفس در بلده آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزار شیخ محمود نقش ساد و زمین
 امانت سپرد امیر تیمور با شماع این واقعه تاسف کرد چه می خواست که تمام دیار روم سخن کرده
 بایزید را ملک و تلج و نگین بخشیده رخصت کند آخر پسرش موسی را یکصد سب با چپاها

و براق و بربخ آتال تنغا و خلعت گران بها و ترکش و کمان و شمشیر مرصع و غیره داده و حکم فرمود
که نفس بایزید را در محضه بآیین شایان کشور خود برده موسی خصمت شده جنازه پدید را در شهر برونه و کشته

بیان پنجم در ذکر سلطنت محمد خان اول

هرگاه بایزید در قید امیر تیمور در آمد کبیران او گریختند در کشور خود آمدند و با هم جدال و قتال نمودند
که تفصیل آنرا جداگانگی کتاب می باید با جمله تایزده سال خانه جنگی و قتل و تنب در آل عثمان
بر پاماند آخر سیما ن زد دست سپاه نیگ چری که در پیش نرس آن قوم را سز شده بود
کشته شد موسی برای خوخواهی برادر که بسته بسیار نیگ چری را زنده گرفتار کرده در آتش
آخر در تاشه بجزی محمد برادر خود موسی را قتل کرده بر سر پیر سلطنت نشست و نظبطه و رابطات
مالی و ملکی متوجه شد و با سلاطین فرنگ و یونان دوستانه راه در رسم نامه و پیام جاری کرد
حاکم قرمان که دشمن بایزید بود فرصت یافته بر شهر برصه تاخته قبر بایزید را کاویده از آتش
محمد خان برای اطفای نائره فساد عنان عدیت معطوف کرده دشمن را به نیت داد مصطفی بیگ
پسر حاکم قرمان گرفتار گردید هرگاه رو برو محمد خان آمد یک کبوتر زیر جیب خود مخاومی سینه
کرد و از سلطان محمد خان کلمات معذرت بر زبان آورده دست بر سینه نهاد و گفت که قسم
بخدای تعالی که تا این روح در جسد منست با سلطان خیانت نخواهم کرد محمد خان نیز قسم شرعی
بر زبان آورده عفو تقصیرات نمود و خصمت کرد مصطفی بیگ همینکه بیرون قصر شاهی شد
کبوتر را از جیب بر آورده کشت و در دم بیرون شهر شتافته کلاغ کوسپندان شاهی را غارت نمود
خبر سلطان رسید سواران تعاقب کرده باز دستگیر نموده رو بروی سلطان آوردند سلطان
فرمود که اگر مثل تو عهد شکن کینه خور احقاب کنم در شرف من نقص رومی ده چمن ترا همان
داده ام اگر تو از سوگند خود برگشتی لائق شان عالی من نیست که به من برگردم برو که همان بخشی تو
کرده ام و در همین ایام شخصی عمر بشویش بر داشت و گفت که من مصطفی پسر بایزید ام که در جنگ
امیر تیمور رو پوچش شده بود دم سلطان بر سر او لشکر کشید آنکس شکست خورده پیش علی از

عمل قیصر روم پناه گرفت محمد خان از عامل قیصر طلب گئی و او جواب داد که بدون اجازت قیصر
 نخواهم داد ما نویل قیصر روم نامه بسطان نوشت که هر کس بنرگاه سلاطین پناه می گیرد او را بکشتن
 نمیدهند الا من عهد میکنم که او را رقیه خواهم داشت تا بمیرد سلطان قبول کرد و برای او خواهری
 فرمود و قانع جنگهای این پادشاه بسیار اند که شرح آن موجب طول می شود لهذا آنچه ضرورت شد
 بقلم امیر این پادشاه تختگاه خلیش در شهر ادرنه مقرر کرده بود و همین پادشاه موجودها ذات جنگی
 و سپاه دریا و توپخانه در آل عثمان است در سکنه هجری برض اسهال و مومی انتقال کرده هرگاه
 از شدت مرض آثار مرامت دید مراد خان پسر خود را که در شهر اسیا بود طلب کرد و پیشش ز رسیدن
 مرد و زار مرگ او را پنهان داشت بعد چهل و یک روز و میکه مراد خان رسیده بر تخت نشست
 خیر و فوات سلطان محمد فاش شد ازین پادشاه بسیار مساجد در کشور سلطانی یادگار است
 آدم ذکی العقل شدید البیاض سیاه چشم عریض الحواجب فیح الجبهه بلند بینی عریض الصدر
 دراز دست مستقیم الاعمال عادل مزاج گرم صفت صادق الموده بی کینه بود و امور و چنانچه
 و موزک و احتشام را بغایت پسندید که ظروف طلا و نقره ساخته برش سلطان کشید علما
 گفتند که در او انی ذمب و فطنه خوردن و آشامیدن درست نیست سلطان بر رسم لغاره
 سه روز الوان نعمت در آن ظروف بفقرا طعام نمود از مشایخ صوفیه بسیار بطاعتی داشت و مریدان خدمت میکرد
 و این اول کتب و از آل عثمان برای شریف کلمه حضرت های ز رساله مقرر کرد تا محتاجان آنجا بیرون
 شدند

بیان ششم در ذکر سلطان مراد خان ثانی

بعد وفات محمد خان مراد ثانی که در سن شصت و هجری مطابق سنه ۱۰۰۰ مسیحی بوجود آمده بود بر اورنگ
 خسروانی جلوس نمود ما نویل قیصر روم نامه نوشت که پسر خود را بطور زمین نزن بر سران ورنه
 پسر بایزید پلدرم مصطفی نام را که نزد من محبوب است را بخواهم کرد مراد ثانی قبول نکرد و قیصر
 را از قید رها کرده و چهار جنگی با فوج داده بر سر مراد ثانی فرستاد مصطفی بر شهر کالی بولی استیلا
 یافت مراد ثانی بپسر کردگی بایزید پادشاهی هزار سپاه برای مقابله فرستاد مصطفی فوج مراد
 را در راه

را شکست داده بایزید پاشا را گشت قیصر از مصطفی شهر کالی بولی را طلب کرد و انداخته از
 کرده خویش در پیش گردید مراد ثانی خود با فوج گران روان شد هر گاه اردوی سلطانی متصل بلده
 کالی بولی رسید اکثر لشکر مصطفی با سلطان مراد پیوست مصطفی دست با چپ بسته از کالی بولی
 گریخت بعضی نوکران او در راه گشتند مراد ثانی با مراد برگشت با صدهزار فوج جزا قسطنطنیه
 رسیده غنیمت بر قشون خود معان و سیاح کرد قسطنطنیه فتح نشد لیکن قیصر عاجز آمده جزیه
 قبول کرد مراد ثانی صلح نموده کوس مراجعت گرفت و قیصر بعد چند ماهه گلگیر تفرصلی خود شتافت
 مراد ثانی باز لشکر آرمه برای جهاد روان شد و از تاید آنگهی بسیار شهرهای کناره بحر اسود را
 گرفت که تفصیلش بسیار است و بر بلغار لشکر جرار کشید در آن سرزمین لشکر سلطانی شکست یافت
 بست هزار سپاه شاهی ضلوع شد باز مراد ثانی بسمر کرد گئی شهاب الدین پاشا هشتاد هزار فوج
 برای نخبه بلغار فرستاد و والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب را با پانصد کس گرفتار کرد مراد ثانی
 با رسوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر بوی عده ده سال صلح نمود و پسر خود محمد خان را که چهارده
 ساله بود بجای خود داشته بیاورد گوشه نشین شد و والی بلغار دریافت عهد شکنی ساخته لشکر کشید
 بر او و بجنگ عظیم گردید و صد و هجده هزار مجازات جنگی مراد ثانی را در دریا با آتش توپ
 و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمد بسیار بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر
 مراد ثانی را از صومعه برداشتند و سنجق یعنی حکم خاص او در میدان افراسهند مراد و چهل هزار
 سپاه مقابله دشمن کرد و عهدنامه والی بلغار را بر نوک گستان بسته مقدم نمود شاه بلغار
 فوج سلطانی را بهزیمت داده جلوریز تا خیمه مراد ثانی رسید مراد قصد گریز کرد سردار این
 شیردل عنان اسپ گرفتند در این اثنا شاه بلغار رو برو شد مراد ثانی که در فن تیر اندازی
 آرشش وقت بود چنان تیر زد که از پشت او بدر رفت شاه بلغار بیجان شده
 از پشت اسپ بر زمین افتاد و قوچیان سردار او را بریدند لشکر او هراسان شد
 بگریخت مراد ثانی بفتح و کامرانی برابر سلطنت برگشت و بر سر حشمت و اقبال نشست
 و در هجدهم جمادی مطابق سنه ۱۰۸۰ مسیحی ماه شهاب با جل موعود از جهان فانی انتقال نمود

س
 آرشش
 تیر انداز
 نغمه کرد
 فن خود بیاید
 و قهره آوری
 او در شرف
 او در وقت الضما
 و قهره است
 مومنان
 و ظلمت

نام ایوان اناستازوف

بیان هفتم در ذکر سلطنت ابوالمعالی سلطان محمد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مراد ثانی است ^{۱۲۲۲} هجری قمری در شهر لوزر متولد شد و وقت وفات پدر خود در شهر کونیز یا بود و خبر صحت پدر شنید با سرعت تمام رسیده ^{۵۵} هجری برابر ^{۱۲۵۳} هجری قمری بر سر بر جهان داری متکفل شد قیصر قسطنطنیه نفقه برادرش حسن سسی ارخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود و تهدید می نمود که اگر در فرستادن در ماهه او توقف خواهد شد او را رها نخواهم کرد بدین این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده برای تحریک قسطنطنیه که جهاد است و در بلده او نیز جمع جیوش فرمان داد و صد ها توپهای انزلی با یکدیگر که گوئی آن تا یک دو میل رود در مدت قلیل هر گاه سبب و آلات قلعه کشتی فراهم کرد در ساعت سه کوی فرمود قیصر روم ایم براتوس قسطنطنیه و ان قسطنطنیه نیز سامان جدال و قتال همیاساخته ایلیان نزد سلاطین نصاری فرستاده امداد جست پاپ مرشد نصاری و دیگر ملوک بنی احقر فرجهای برای مدد فرستادند محمد خان ثانی با دو لک و پنجاه هزار عسکر چار و صد ها توپهای آتش با اول ماه نisan ^{۱۲۵۲} هجری قمری متصل قسطنطنیه رسیده خیمه فیروزی احتشام نصب کرده بفریب توپهای رعد خروشن زلزله در گوش ساکنان انداخت و بسیا رجهازات جنگی از طرف دریا گماشته درفش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیما بین جنگ توپ و تفنگ بر پا بود چار بر برج قلعه خراب شد و جا بجای تفصیل سوراخ گردید ^{۱۲۵۳} هجری قمری برابر ^{۵۵} هجری قمری ماه جمادی الاولی ^{۵۵} هجری قمری فوج شاهی یورش نمود شهر عظیم برپا شد نصاری تن بزرگ داده یکدیگر را وداع کردند و جنگ پیوسته قسطنطنیه دیکنیده یا صوفیه که حال اجابت است بعد یاس اشک ریز رفته و وداع کنیده کرد و ابواب شهر متقل نموده کلیدها را در دریا انداخت جنود اسلام یکمال بهادری تا فیصل رسیده از رخنه داخل شهر شدند ^{۱۲۵۳} هجری قمری با زودی شجاعت افراختند قسطنطنیه ایم براتوس رخت شاهی را از تن خود برکنند تا کسی او را نشانده و گرفتار نکند آنگاه تیغ بکف مردانه در صفوف لشکر سلطانی آمد و از دست سپاه

که از عزیزان قیصر مقتول بود بر جزیره رودس فرستاد لشکر سلطانی تا سه ماه محاصره جزیره کرد
چون مفتوح گشت برگشت من بعد سلطان بجمع وزرا و امارا حکم فرمود که دو لشکر بزرگ
یکی برای تسخیر جزیره قبرس و دیگر برای ایران فراهم شود هنوز این سپاه و سامان آن
جمع نشده بود که سلطان بپارشد و در بلده آژن گیت در ماه جمادی الاولی سنه ۸۵۷ هجری
موافق سنه ۱۴۵۴ مسیحی سی و یک سال جهان داری کرده بمحرم نگاه و دو سال بک بقارای گردیدین پادشاه
بلاد و ازده پادشاه لگرفت و ازده و صد زیاده قلع و بلقاع افتخ نمود که تفصیل دفاع آن از سلطان می باشد
مخوفی انعم از قدیر ان از بی بلای دو و علما بسیار عزت می دو خود هم بهره از علم داشت و پسر پادشاه جزیره نیز پادشاه

میان ششم در ذکر سلطنت بایزید ثانی

بعد وفات محمد خان و زیر او محمد پاشا خواست که جانشین پسر کوچک سلطان را بر تخت نشاند
سپاه نیک چری و زیر راکشند و اسحق پاشا را بجای او منصوب نمودند بایزید باچار هزار سوار
تیز رقاب سیل بلخار از شهر اسیار رسیده بر اورنگ قیصری تنگن شد جیشید که درک هم چری
از کتم عدم شهرستان وجود خرامیده بود و گر نخته در تو اسی شهر بصد علم بغاوت انفرشت بایزید
برای تا ویب برادر لشکر فرستاد مقابله و مقاتله روداد فوج سلطانی مغلوب گردید
بایزید خود روان شد و جنگ جیشید شکست یافته فرار ساخت در انتهای راه قوم ترکمان کباب
وسلاح او را گرفتن جیشید بحال نراب و دیده بر آب سمع مهر شتافت قاید بیگ شاه قوم چرک
او را احترام نموده نزد خود جاداد و ترکمانان رخت و سلاح او را نزد بایزید هدیه بردند و طالب
انعام و اکرام شدند بایزید حکم داد که در اسلام بول حاضر شود آنجا انعام معقول خواهد داد
گروه ترکمان باینند فراوان روان شدند هر گاه در قسطنطنیه رسیدند جلدان حکم سلطان
بردار کشیدند بایزید گفت که اینست سزای غلامان نمک حرام که بر آقایان خود دست نهادند
در از کشتن جیشید بعد چهار ماه از نزد قاید بیگ بک محظرفه رفت بعد ادای حجه الاسلام بایزیدان
نمایان نمود بایزید نامه نوشت که با مر آقایی ملک نصیب من بود تو حرام مقابله را ده آقایی میکنی

جم جواب داد که تو بر همه جهت اوقات بفرخست بر سر می کنی پس من چه اسر خود را بر خوارانم آخر همان
 بار دیگر جنگ گردید جم بنیست یافت نه شهر طاش ایلی گوینخت بایزید باز نامه برای صلح نوشت
 جم پاره ملک طلب کرد بایزید جواب فرستاد که خطبه در میان و خطیب تقسیم نمیشود جم بطرف
 جزیره رودس شتافت قوم صقالیه بحایت او کمر بستند بایزید نامه حکم کرد و دست نگاشت
 که بر او رم را گرفتار کرده بمن سپار و باج بدرگاه من برسان حاکم رودس قبول نکند و جوشید
 بخون بایزید شهر نکس علاقه ایتالیه فرستاد جوشید از انجا هم دل برداشت شهر نکس
 علاقه فرانسس و از انجا بشهر دیگر همچنان هفت سال گردید آخر شاه فرانسس او را قید کرد بعد
 سولیس ایم بر اطوس پادشاه فرانس نزدیک پایتخت فرانسس نام جوشید رسیده حال تبه خود نمود
 پاپ با احترام نزد خود داشت هرگاه پاپ مذکور فرجی می او پاپ اسکندر ششم شتافت با
 برای او ز فرستاد و نوشت که شراینکس را از من دفع کن ایلی بایزید که زر برای پاپ
 از اسلام بول می برد در شهر انکونا علاقه ایتالیه رسیده در دست نجو لینا فرانسس حاکم انجا
 که دشمن پاپ بود گرفتار شد ز زینبارت رفت پاپ بایزید را خبر کرد بایزید بار دیگر بدان
 زرموعود وعده نمود پاپ بطبع زرموشید را زهر داد بایزید در عهد سلطنت خود بسیار جنگها نمود
 چندین شهر را کشود سالی برای جنگ بملک انوعومی رفت در انشای انفقیری بر آمده است
 که انشور باشد سپاه سلطانی بجوم آوردند و او را پاره پاره کردند از ان روز دستور شد که کوم
 سلاح بندت قریب سلطان نرود و در سنه در بلاد بکو کونیا جنگ کرده هزار انصاری را
 اسیر ساخت و ملک بولونیا را بسیار تاراج کرد و در سنه سی و چهارم ماه ایلول در سلطنت
 زلزله آمد که از شهر فتاد خانه و یکصد و نه مسجید یک پاره قهر قهر افتاد و تا پهل و پنجره زلزله
 بار بار عود می کرد بعد سلطان بانزده هزار معمار و مزدور گماشته بیوت و مساجد منهدم
 درست کرد و در سنه سی و هجدهم بجزی مرض نفرس بایزید انتقال کرد عملین پادشاه
 شخصت و هفت سال مدت سلطنت بی و دو سال و این قیصر در جمعی ایلیکل بسیار نمود

لطیف و ظریف ادیب و لیبیب عابد بر تن نگار تیر انداز نامدار ناظم ناشر بود و هر سال در خلیفه بکر معتدل ارسال می نمود

بیان نهم در ذکر سلطنت سلطان سلیم خان

بعد از تقاضای شدن بایزید پسرین سلیم خان بر تخت نشست این پادشاه در سال ۹۴۲ هجری برابر ۱۵۳۵ میلادی بوجود آمده بود بعد جلوس برادر زاده اش علاء الدین نام در شهر بر صدد باقی شد سلیم پسر خود سلیمان را ولیعهد کرده با هفتاد هزار سپاه برای دفع او شتافت و یکصد و بیست و پنج هزار جنگی از راه دریا بر سر برادر زاده فرستاد احمد پدر علاء الدین در شهر ماسیا نیز بناوت اختیار کرد و مصطفی برادر خودش شریک و وزیر احمد شد سلیم در راه خبر یافت که زنان مصطفی نزد او میر و هند سواران برای گرفتن شان دو انید احمد خبر یافت بر سر سواران تاخته متفرق کرد و زنان را از آفت رها نید سلیم سردار از نا با خود متفرق نمود و نخستین مصطفی را تسلیم داده بدست او رده گلوی او فشرده بیجان کرد من بعد بسیار آدم او و فرزند او تمام برادران و برادر زادگان را بصدد بی رحمی و قساوت قتل منی با انواع ظلم و جور گشت سوای شاه اسماعیل صفوی جمله سلاطین عصر نبوت نامان کاشتنند بزرگ گاه او تحفه و هدایا فرستادند سلیم نهایت متعصب بود حتی المذهب بود و با فرق و شیعه عداوت قلبی داشت بدید که در کشور خود هر گاه خبر می یافت که فلاں شیعی است بی توقفت او را قتل میکرد باین نوع زیاد از پنجاه هزار آدم را قید کرد و عقوبت نمود و علمای عمداً فتوی نوشتند که قتل نمودن شیعی ثواب بزرگست شاه اسماعیل بر سلیم خان خروج کرد و مرادخان کبکی در راه سلیم نزد شاه اسماعیل که ریخته پناه گرفت بود نیز همراه شد سلیم خان خط نوشت و از راه استنرا برای اسماعیل عصا و مسواک و جام در هدیه فرستاد اسماعیل جواب تمیز و یک خطه طلبه بر از انبویون فرستاد سلیم خان بغضب آمده با پنج راکردن زد و با یکصد و پنجاه هزار سوار و شصت هزار سینه محموله اسباب آلات جنگ با ایران روانه اسماعیل طاقت مقاومت در خود ندید و چند منزل لنگ خود اسوخت تا گاه آذوقه هیچ پسر نشو بشکر سلیم ازین وجه بسیار تکلیف کشید حمدان پاشا از سلیم شکایت کرد که درین ملک نقصان سپاه بسیار شد سلیم بغضب آمده حمدان را گردانید

و نزد اسمعیل لباس نازک فرستاد اسمعیل با آنکه قوت مقابله نداشت رو بفرستیم او در غره ماه رجب
 سنه ۹۲ هجری بین الفریقین جنگ عظیم گردید اسمعیل در عین معرکه زخم برداشته از پشت اسب افتاد
 سواران سلیمم دور او شدند سواری از ایران بکمال دلاوری رسیده اسب خود را در اسمعیل بست
 و بر توسن نشست و مردانه از حلقه سواران رومی بدر رفت و آن سوار در آنجا کشته شد
 اسمعیل که زخمه به تیر بر زخم سلیمم برخام اسمعیل تاخته تاراج کرد و یک زن بهستان اسمعیل را
 که در خمیه یافت گرفتار ساخت و از مردم ایران هر که را یافت قتل کرد و جانب تبریز عنان برداشت
 مرز بلخ الزمان از اولاد امیر تیمور گورکان بلاقات سلیم خان آمد سلیم بغزت واکرام ملاقات کرد
 و اموال اسمعیل بهر قدر در تبریز یافت ضبط کرد اسمعیل ناچار شده بدین فرستاده زن را بازخواست
 سلیم از کمال تعصب منبری که مرد ماغش بیچیده بود و کیل را قید کرد وزن را بیک سبای خود
 جمع چلبلی نام حواله کرد اسمعیل خبر یافته از کمال غصه جان داد سلیم خان از ایران برگشته بشهر کاشان
 و در سنه ۹۲ هجری از آنجا بشهر کو باخ روانه داشت که بر علماء و والد و سردار ترکمان فرستاد و سیدان
 افراسیاب که قهر علاء و والد را کشته سرو نزد سلطان فرستاد سلیم خان برای عبرت پیش عزیز مصر
 مرسل نمود ناگاه خبر رسید که قسطنطنیه قوم نیک چری خان صدراعظم را تاراج کرده سر نشورش
 برداشته اند سلیم نزد بسلام بول شتافته مجربین را قتل کرد و بجهه بردیار بکر و مادرین و سنجاب
 و موصول و غیره بلاد لشکر کشیده قریب منسج و ظفر شد و در سنه ۹۳ هجری از قاصد و والی مصر ناخوش
 شده برای استیصال او بر آمد بغل بیگ و کیل عزیز مصر حاضر شد سلیم خان حکم بکشتن او کرد و بیگ
 شفاعت نمود سلیم از سرخون درگذشته ریش تراشیده بر خر خارش می سوار کرده شهر بدرخواست
 عزیز با دراک این حال برای محاربه استقبال نمود چون بیهوش شد ساله بود در عین معرکه از بالاکا
 جدا شده کشته شد سلیم فتویاب گشته حلب و حصن دمشق و شام را مسخر نموده در آنجا چار ماه اقامت
 کرده از امرای عرب ملاقات ساخته بکوه لبنان رفته زیارت مقامات متبرک حاصل کرد در دمشق
 جامع اموی دید خطیب را خلعت پنجاه هزار تومن بخشید این مسجد بسیار کلان است در طول
 سکه روم باشد

مجلس
 جامع دمشق
 و دیسیدین
 عبدالملک ان
 غیفره شمر
 از خلیج
 ماضی است
 جوسس

پانصد و پنجاه قدم و در عرض یکصد و پنجاه قدم تنبی برستونهای سحاق و رخام مختلف اللوان
 در آسمانه او شش صد قندیل در سلسلههای طلا و نقره آویخته بودند و در ماه رمضان و از ده پانز
 قندیل در آن جگر روشن شد چار محراب چار امام اهل سنت و جماعت نخو که در کله نظیره ساخته
 نیز موجود است و سه مناره بسیار بلند دارد و سه فتاد و پنج نفر مؤذن معین بودند و در تعمیر این عمارت
 عالی ثلثه الف الف دینار صرف آمده سپس این فتوحات نامیه بنام طومان که بعد قانصو
 عزیز مصر شده بود برای اطاعت خود نوشت طومان وکیل سلیم را کشته صفت جدل در نوا
 شهر غزه آهست فوج رومی غالب مد شهر غزه را کشته از راه دشت سمت مصر روان شد حسین پاشا
 بسبب خرابی راه منع کرده سلیم بر هم شده حسین را قتل نمود و ۲۶ هجری قمری فیما بین طومان
 و سلیم محاربه عظیم گردید در نبرد اول سینان پاشا افسر سپاه رومی مقتول گشت آخر بعد چند
 جنگ بر مصر فتح میسر شد مردمان مصر شهر خالی نموده گریختند سلیم خان امان داده طلک کرد
 هرگاه در اماکن خود آذیند عهد شکنی کرده هشتاد هزار مصری را گردن زد طومان شکست بران
 از تبرع جمع کرده بمقابل آمد و سلیم شکست داده مصر را باز گرفت سلیم برای صلح مصطفی پاشا
 را نزد طومان روانه کرد طومان مصطفی را کشته رزم آرا گردیده از لشکر سلیم بنزیت یافت
 و پیش یکی از سرداران جو از خود شتافت آن سردار او را گرفتند حواله سلیم ساخت سلیم فی الفور
 سزاتن او جدا کرد بعد این واقعه ۲۵ هجری سلیم خان قیسیطینیه مراجعت کرد و یکصد و پنجاه
 جهاز جنگی ساخت هشت هزار سپاه جدید نوکر نامه دهم ششم شوال ۱۰۲۵ هجری ۱۶۱۵ سال سلطنت کرد و در پنجاه چار سال
 باجل خود در گذشت این پادشاه در از قد کوناه پانزده گز حیث سرخ رنگ رنگ چشم غضب بود و ریش خویش
 می ترشید و بعد از گنبد شغف تمام داشت و شعر هم میگفت اشعار فارسی عربی و ترکی او در دیار راه میبرد

سلطنت
 پانزده سال
 کوبنده

بیان دهم در ذکر سلطنت سلطان سلیمان خان

بعد مردن سلیم سلیمان پانزده شصت در عهد این پادشاه بسیار حشمت و شوکت آل عثمان یافته
 سیزده بار بذات خود جنگ نمود و در کشور خود بسیار عمارات تعمیر کرد و در مدت سلطنت چهل و شش

کارهای بزرگ را انجام دادند و استین قلعه ببلق را بذات خود فتح کرد و بمقر خلافت برگشت بعد در روز
 سه پسر او مردند باز از فرنیس و دیگر نصاری بارها جنگیده اکثر فتح یاب گشت تا بر ابراهیم پاشا شوهر خواهر
 سلیمان بیکم سلطان شکر بر نصاری کشید و زیاده از دو لک نفرانی را کشته و یک لک را
 اسیر کرده برگشت و خاندان شاه را از زرو جو اهر و تنجه گران بهما پر ساخت باز بر نصاری خسته
 بست و پنجاه هزار نفر نصاری آورده بر ابراهیم سلطان مثل برنج چید و این هم عظیم را در هفت ماه
 انجام داد و شش گشت از عیسائیان چند آنکه از روی نیاز عیسی اندر آسمان امان پیش گرفت و در
 سال هجری ماه شعبان اهل حلب قاضی را در جامع مسجد کثرت شاه خیر یافته هفت مفسدین را
 گرفته قصاص کرد و درین سال شاه نسایلی فرستاد و بعضی امور نامرضی نوشت سلیمان هم شد
 نه ماه وکیل را قید کرده نصحت کرد و گفت که کتبا خود بگو که من خود آمده جواب سوالات تو میدهم
 و در همان ایام دهم ماه ایا رب ۵۲۰ مسیحی بایک لک و پنجاه هزار سپاه و سیصد ضرب توپ متوجه
 کشور نوسا شد و آشنای راه قریب یک دریا باران بارید آب دریا بطغیان آمد بسیار خیمه
 و سپاه خراب گشت آخر بعد دو روز از آن تکلیف نجات یافته پیشتر قدم برداشت شاه موگیز
 برای ملاقات آمد سلیمان جانب چپ بر کرسی نشانده بهر یانی گفتگو کرده خلعت گران بها
 و سکه راس اسپ باز به نهای مرصع داده نصحت نموده جانب بلده بود گری روی و نهادن شاه بود
 که نرم ار اشد بسیار نصاری خلعت تنخ شده در آن ملک داخل کشور سلطان گردید آخر آن
 سال سلطان بفتح ظفر هجعت کرده بکمال گزوف باسلام بول آمد و در ۳۲۰ هجری شاه
 فرنیس نامه نوشت و از اعدای خود شکایت کرد در ماه ربیع الثانی مسنده مذکور جواب تحریر
 باز در ۳۲۰ هجری ماه محرم شاه فرنیس خط نوشت که نصاری که در بیت المقدس بود
 طلب کرد سلیمان بجواب رقم زد که از مدت در آن گنبد مسجد اهل اسلام است اکنون کینه نشود
 و این مقدمه زمین و غیره است اگر مال چو جای طلب می کردید بشما می دادم و در نوزدهم
 ماه رمضان المبارک سنه مذکور با دو لک سپاه اقوم طغیان بر آمده متوجه بلاد سرب بشد

و ۱۴ قلعه را گرفت و بشوکت تمام شهر بلغا رسید سپاه را انعام داده در ۹۴ هجری بسبت عجم
 متوجه گشته بغداد را گرفت و مقبره ابوحنیفه را از سر نو تعمیر کرد و تا شهر تبریز کوچ کوچ گرفته رو
 بالکای خود نهاد و دخل قطنی پیشه آبراهیم پاشا وزیر خود را بکدام هر که مشایخه الدین پاشا
 را خلعت وزارت داد خیر الدین در ۱۵۳۲ مسیحی شهر تونس را گرفت باز شاه تونس بدر شاه
 اسپین کشور خود بدست آورد و در ۱۵۳۶ مسیحی سلیمان بغزم ملک گیزی سوار شد و خیر الدین
 را نیز با فوج دریا موح جدا رخصت کرده برای تسخیر مالک نصاری حکم فرمود او بسبت و پنج خیزه
 از جزایرتناوقه گرفت و سلیمان نیز بسیار شهر و قصبه و قریه را بشامل ملک خود نمود که شرح آن
 کتاب دیگری مایه در ۱۵۴۲ مسیحی سلیمان بملک عجم ر و آورد در آشنای راه ایلی علاء الدین شاه
 هند و ستان رسید و نامه پادشاه خود حواله کرد و بعد چند روز جواب گرفته برگشت سلیمان از
 لشکر عجم و چار شد وقت شب عثمان پاشا در دم چند سب زانغان ابسته در فوج ایران
 سر داد از غوغای غراب ایرانیان استند که فوج روم شب خون زد با خود با جنگیدند بسیار
 کشته شد بعد سلیمان را این حیله خنثائی پسند آمد شاه شد و حکومت حلب عطا فرمود و با شستی
 برگشت و در ۱۵۵۸ مسیحی مصطفی پسر سلیمان بغاوت اختیار کرد سلیمان بقتل او فرمان داد
 و در ۱۵۵۶ مسیحی مسیحی سلیمانیه بنا کرد و در همین سال نامه شاه عجم آمد و جواب رفت و بایزید
 پسر روم سلیمان راه بغاوت پیموده با پدر جنگیده هنریمت یافته ۹۹ هجری بملک عجم رفت
 شاه طما سب صفوی خسرو ایران بسیار احترام و عزت بایزید کرد سلیمان خفیه بعضی محرمین
 خود را با نامه نزد شاه طما سب صفوی فرستاده نوشت که بپسر مرا حواله تو کران من کنی شاه
 صفوی حواله نمود آنها بایزید و چار پسر او را کشتند سلیمان از خسرو ایران کمال تشنه و شده
 خطی با نقاب بزرگ دوستانه نوشت و چار صد هزار دینار فرستاد القا بیکه خود نگارم
 بند ای ایران و در ای ایران بخونده کار نوشت و تازی زبان باین مضمون است سلیمان
 مهر طلعت ماه رفعت بهرام همیت خسرو نجابت و آزاد رایت مستیری سعادت مطلع صد اوقت

صاحب تیغ فریدون بر او مالک افسر کتباد و فروغ کوکب عواطف شریفه جامع مناقب حمید و تقیبه
 اورنگ آرای ایران طهماسپ شاه و الواد و دمان مدام مورد نعم آئی و مہبط انوار سماوی باد
 محبوب و گاہ آئی مشرف بتشریف مواہب ناشناہی سلطان البرین خاقان البھوین خانم
 حرین شریفین آنکہ فراہم شدہ است در شخص اوقوت و ہی و فخر و قدرت خلافت و عظمت و عدل
 و شرف و انصاف و استقامت سلطان سلیمان خان بلند با و حسن باقی او بر سموات و منقش باد
 نام سلطنتش بر الواح ابدی و در سال نصد و ہفتاد ہجری ملک افریقیا را گرفت شاہ اسپین
 بر ملک سلیمان حملہ کرد و بعضی قدام را گرفت سلیمان یکصد و ہفتاد و یک جہا و جنگی با
 مصطفیٰ پاشا برای جنگ شاہ اسپین بہتر مالطا فرستاد مصطفیٰ ظفر باب گردید و چند ہزار کشتی
 بخصو قیصر آورد سلیمان بہرزم جہا دکریستہ بہتر بلغراد رسیدہ بسیار بلقان نصاری را فتح کرد
 و در ۱۵۷۳ ہجری دیکہ قلعہ زنجبات را محاصرہ کردہ بود و بغاضہ و جمع مفاصل باہل موعودہ مقال
 محمد شہلی سپہ سالار موت سلیمان را معنی شتہ کومت چست بستہ در ہمان چند روز قلعہ را گرفت بعدست نہ کروند
 از مردان سلیمان رگا پوسش سلیم خان بلدہ بلغراد بہرست تمام رسید زیر ہاتھ تیغ فوج از زن سلطان آگاہ ہوا
 اسم اللہون فوج کہ بہر خون لوجہ عالی ہست و مدت سلطنتش چہل و ہشت سال عمر ہفتاد و چار سال بود
 در درنگ کشفہ پیشانی

بیان یازدہم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاہ در ۱۵۲۴ سیسی ہجری بوجود آمدہ و در ۱۵۶۶ سیسی ہجری بر سر تخت سلطنت
 نشست نفس پدیر را قسطنطنیہ آورده و فن کرد قوم نیک جہری سر نشورش برداشتند سلیم
 بانعام و اکرام فقہ را فرود نشان دہلی شاہ ایران نامہ تعزیرت و تنہیت با دوہ ائمہ و اید کلان
 بوزن چہل در ہم دیک ائہ یا قوت رتالی مثل شفقنا لو آورد و جواب گرفتہ برگشت من بعد
 سلیم خان با امام صنعای ہرین مصاف نمودہ والی صنعار اشکست داوڑ و رقتناسی نام یہودی
 ندیم سلیم بود چون سلطان و مصاحب ہر دو شراب بسیار می نوشیدند روزی یہودی
 مذکور در محمد شاہ زادگی سلیم بیان کرد کہ در جزیرہ قبر بس شراب نہایت عمدہ میشود

سلیم با و وعده ساخت که هرگاه بر تخت خواهم نشست جزیره را گرفته ترا حاکم آنجا خواهم کرد
 یهودی برای ایفای وعده عرض کرد سلیم با مصطفی پاشا سیصد و شصت چهار جنگلی
 برای تسخیر قبرس فرستاد سرداران بعد جنگهای فراوان جزیره را گرفته و اموال پیشما
 باد و هزار دختر و پسر پیش شاه آوردند درین معرکه پنجاه هزار فوج سلطانی کشته شد شاه
 اسپین و پاپ یادری مرشد نصاری با اتفاق همدگر دریا از سلطان جنگیدند و با
 زیان لشکر قیصری که زخمی درین واقعه ۲۲۴ هزار قیصر تبا و خواب شد نصاری هر سال
 ۲۷۰۰۰ تشریف اول بوجه این فتح در اسپین و غیره عید میدنمایند قیصر عزم انتقام کرد و در همان
 ایام نصاری صلح نمودند سلیم پناه بخار مرخص گشته دو از دهم ماه کانون اول ۱۰۷۰ هجری
 برابر ۲۴ ماه شعبان ۱۰۸۲ هجری بیست سال سلطنت نموده بعد پنجاه سال سلاطین زنگی بر چید این پادشاه
 با ده نوش نغمه پرست زن دست عیاشی طبیعت بود مگر بحسن تبار محمد سقلی وزیر در کار حاکمیت مشغول

بیان دوازدهم در ذکر سلطنت مراد خان ثالث

بست و یکم کانون اول ۱۰۸۲ هجری بعد از روز پیرش مراد سوم کلاه خسروی بر سر نهاده پنج روز
 خود را بی گناه بسته برابر قبر پدر در مسجد ایاصوفیا دفن کرد و چارصد نفرانی را که در زندان بودند
 را با نمود و بسیار آفراد اکابر را بخدمت معزول سخت و در ۱۰۷۰ هجری مسیحی شنید که شاه ایران
 مسموم مرد و پیرش از دست سپاه مقتول گردید در بلا و عجز طراب کل راه یافته است فرصت غیبت کرده
 تقلیس سپاه فرستاد و اگر چنانکه گرفت شاه نوزدهم ماه کانون و در ۱۰۸۲ هجری انتقال کرد آدم متوسط
 القاست کم ریش زرد رنگ خرد چشم شهوت پرست بود در فنستان او پانصد کنیز بودند

بیان سیزدهم در ذکر سلطنت محمد خان ثالث

وقت رحلت پدر خود در شهرانیز یا بود مادرش صفیه سلطان خفیه خط نوشته از انتقال
 پدرش خبردار کرده زود طلب کرد و تا آمدن پسر حال وفات مراد ثالث را نفی نمئی نمود که
 و در ۱۰۸۲ گاه شد نزد محمد خان ثالث بعد دوازده روز از دیده بر او رنگ قیصری اهلان نمود

محمد
 قنستان
 محمد علی
 گویند

آن وقت خبر ارتحال مراد ثالث شایع شد باین وجه محمد خان ثالث تمام اختیارات سلطنت با دسر پیر لوس
از چند روز فزوده برادر خود را قانع کرده برابر گور پدر مدفون نمود و ده زن پدر را که حامله بودند
در دیباغ ق ساختن منسابا پیش قیصر حجازیه کرده قشون روحی را مغلوب نمود محمد خان ثالث
سر لشکر فریاد پاشا را کشته بجای او سیدنا پاشا را که پیر هشتاد ساله بود فرستاد سیدنا هم شکست خورد
آخر ۲۷ ماهه شوال سنه هجری محمد خان در برابر شهر لولاد رفت روز بقدر تمام فتح نمود و شاه منسابا
پسین یاکرده بر سر فرنگیان فرستد بسیار کس ایچان ساخت در سنه ۱۷۳۳ مسیحی با عسکر سلطان و کسر
شاه ایران جنگ شد سلطان مرگیگشته رحلت کرد و عمر این پادشاه سی و هفت سال از ایلامت
نجمه آن سال دو ماه بود و ایوان پیاری نوشید و از شراب کراهیت کرد حتی که بسیار شراب نماند است

بیان چهاردهم در ذکر سلطنت سلطان احمد اول

وقتی که در تخت نشست سیزده ساله بود بعد جلوس دریافت نمود که شاه عباس صفوی در ملک
قیصر پانزده بلده آریغان و قلعه قرص و دیگر اماکن را گرفته فوج روحی را مغلوب ساختند
برای مقابله روان شده از فوج ایران جنگیده هر جهت فرمود در این سفر از برون و سرما
و امراض لشکر روم بسیار تباه و خراب گشت اهالی بلده مجرازدست وانی صایجان آمده از
سلطان دادخواه شدند سلطان حمایت کرد و شخصی را از اهل مجرتاج و نشان و تیغ مرصع
و فوج داده بران دیار شاه کرد از این رو بملکان قیصر که در قبضه وانی منساخته بود باز شال
ملک قیصر کردید و در سنه ۱۱۰۰ هجری شهر بر صده شتاقته از شاه منسابا صلح کرده خراج گرفته خود نمود
و با مراد پاشا لشکر بر سر جان بود لاهاکم اگراد و امیر فخر الدین حاکم کوه لبنان کشید بعد مقاتله
بسیار جان بود لاهاکم گشت و در حوالی حلب کشته شد اهل حلب سرهای مقتولان را از نو
مراد پاشا فرستاد و نامیر فخر الدین هم تاب مقابله در میان نیار و ده فرار اختیار کرد و مراد پاشا
بقسطنطنیه برگشت و در سنه ۱۱۰۰ هجری مراد پاشا برای جنگ ایران روان شد شاه عباس شکست
داده تبریز را گرفت شاه عباس بصلح پیش آمد مراد پاشا با جمل خود در گشت بجای انصوح

مقرر شد و بعد چند روز با خواست مفتی قزاق افغاسی سلطان با و اقل کرد و عمو یا شارا منصوب نمود
 و بسبب پهلوتی نمودن از انلقای وعده که بران صلح شده بود در ۲۳ شهری برای جنگ ایران
 لشکر فرستاد و فرج قیصران برفت و باران نیلین فراوان برداشته جهت ساخت باین وجه عمو یا شارا
 معزول و خلیل پاشا منصوب شد و در ۲۳ شهری برابر ۱۲۱۶ مسیحی بارون بهرمان ایلچی پاشا
 بقسطنطنیه آمد سلطان احمد خبر یافت که نصاری در اسلام بول آهنگ فساد بسیار کرده و راه مان
 جمع کرده اند خانه تلاشی انصاری گرفت و چهار سردار فخرانی را گردن زد و شک گردان برای تغییر
 ایران فرستاد و فرج رومی از قشون ایران شکست خورد و سلطان احمد از غلبه اهل ایران
 دل تنگ شده خود دعوت فرمود در همان ایام که ۱۲۱۶ شهری بود در ۲۳ شهری سال و از ده سال
 سلطنت کرده انتقال کرد این پادشاه با زنان بسیار صحت می داشت و در که و مدینه
 هر سال در خطیری فرستاد و مسجد بزرگ در اسلام بول که جمیع احمدی مشهور است و
 توغخانه بنا کرده اوست و در زمان او شرب تا کو شایع شد که در ۱۲۱۶ مسیحی اهل بولند آوردند

بیان پانزدهم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی سپهر سلطان محمد ثالث

وقت مرگ سلطان احمد وصیت کرد که برادر مصطفی را بر تخت نشاند زیرا که بیسر عثمان
 سیزده ساله است لهذا مطابق وصیت مصطفی بر تخت نشست چون چهارده سال از آن
 مقید بود و حمله سلطنت نهشت از اتفاق کرده باز او اقل کرد و عثمان سپهر سلطان احمد را بولند

بیان شانزدهم در ذکر سلطنت عثمان ثانی

عثمان بر تخت نشست با خلیل پاشا فرج بر ایران فرستاد و خلیل تار ایل رفت با شاه عباس
 صلح نمود و در ۱۲۱۶ مسیحی هر جهت کرد قیصر خلیل با معزول و بجایش علی پاشا را منصوب
 فرمود علی پاشا در فنون سیاه گری ماهر بود سکه پاشا را برای جنگ از والی بولونیا
 فرستاد و فیما بین چند حرب صاحب گردید است هزار مردم بولونیا کشته شدند و ده هزار را سیر
 در اسلام بول اند و قتل گشته و با آنکه روس و فرانسویس و پاپ مدد گار والی بولونیا بودند

مگر سپاه قیصری فتحیه نیش در گردان اسلام منصور مانند نرد و نصاری هرگز قبول کردند
 پادشاه با زنان میل کلی داشت و در شمشیرستان بعشرت بیسری بر دروزنی از دختر مغنی شهر
 نکاح کرد و سران سپاه و ارکان دولت سخت ناخوش شدند که در غیر قوم خود سلطان چرا
 عقد نمود و در جهان ایام نوزدهم ماه ایا ۱۲۲۲ مسیحی سلطان بوزم رفتن ملک عظیمه را میخواست
 بیرون شهر خیزد سپاه بکو عظیم نمود که تفصیلش بسیارست زیرا که شنیده بودند که پادشاه
 بنام حج می خواهد که بیرون رفتن فوج جدید فراهم کرده لشکر قدیم را که در هر امر دخل می بیند
 مستاصل کند آخر پیکار عثمان را بخواری و زاری گشتند که تفصیلش در اوست و مصطفی را
 از مجلس بر اصرار و تاج بر سرش نهادند خود یک سلطنت فرانسین بسبب قتل مغربی چهارم شاه
 فرانسین متزلزل بود نظیر آن ازین فساد نیز غفلت عظیم در دولت عثمانی راه یافت و شاه عجم
 فرصت یافته در کشت و قیصر دست درازها کرد که ترشش موجب طول کلام است سرداران
 مصطفی را محض نالائق یافته از تحت برداشته بیستم ماه آب مستهل بجمعی باز
 در حرم سرامقید ساخته و او چهارم بن سلطان احمد اول را که پانزده ساله
 جوان بود پشاهی پسندیده بپدر سلطنت بر سلوا فراختند و سلطان و هم ساختند

بیان هفتدهم در ذکر سلطنت او خان چهارم

روز دوم جلوس خود را در چهارم جمیع ایوب رفقه حسب قاعده شمشیر در گرفت
 و بر ریافت نظرقهای لشکر ایران و شکستهای عساکر قیصری لشکر بزرگ فرار کرده
 به بغداد فرستاد مگر بغداد را از دست عجم گرفتند نتوانست در مقامات مختلف چندین بار
 فیما بین سپاه عجم و روم جنگهای بزرگ شد که ترشش را طواریا می باید آخر فوج روم
 بعد از زندهای هوکنک بغداد را فتح نمود شاه عباس صفوی خسرو عجم لشکر کشی کرد و پس از
 حرب صعب بغداد را مستقیم ساخت و در میان را آنقدر گشت که جو بهای خون در
 طرق دشوار بغداد مانند سیل آب جاری گردید ابو بکر پاشا را زنده اسیر نموده در

پیغمبر آهمن بد کرده عذاب الیم چنانچه در آتش میان آب دجله بر سر شستی سوخت نمودی
 افندی عمر افندی غیره اکابر بر سر او کشید و محمد پاشا پسر ابو بکر پاشا را به سمت خراسان ستاد
 گشت و خود شاه عباس بن بغدادی را مقیم مانده بمقابلها حفظ پاشا شتافت و شهر رسول
 گرفت حافظ پاشا چند مرتبه مقابل نمود و قسطنطینی برگشت و سامان هرب درست کرده
 باز بمقابله آید شاه عباس بر بغداد آمده با فوج روم محاربه عظیم نموده غالب شد که قصص
 شکست یافته بادل شکسته باسلام بول برگشت حافظ پاشا یک ضرب توپ که بسیار
 کلان بود و سلیمان شاه نام داشت آنرا بسبب گرانی همراه بردن توخته در زمین دفن کرد
 شاه عباس خیر یافته بر آورده باصفهان فرستاد و چند مرتبه از روم میان جنگیده قانز المرام
 و نخل اصفهان شده بعد چندی داعی اجل را الیک گفت هرگاه خبر حلت شاه عباس
 بروم رسید خسر و پاشا بیک لک و پنجاه هزار سپاه روانه ملک عجم شد بر ایران غالب بود
 بموصل برگشت در پاشایان روم و ایران مرز بوم فساد با بریا گردید و خلقی کثیر در گریبان
 عدم کشید حتی قسطنطینی بسیار خانه جنگیها شده که تفصیل این فتنها را کتاب مبسوطی باید
 امیر فخر الدین جاکم کوه لبنان باقرنیس و غیره اتحاد پیدا کرد زیرا که از سلطان اردل خود
 هراس داشت چیرا که در مشق باخسر و پاشا جنگیده بود سلطان احوال دوستی او با قصد
 دریافت بستر کردگی احمد پاشا بر سر او شکر فرستاد لشکر سلطانی شکست خورد و فیر و آذوقه
 را حکم شد و مقابل امیر نموده شکست داد درین معرکه امیر علی سردار لشکر امیر فخر الدین مقتول شد
 احمد پاشا دنبال امیر گرفته او را گرفتار ساخته بمحض سلطان آورد سلطان معلوم گردید
 نموده نزد خود داشت ناگاه خبر رسید که نبیره امیر شهر بیروت را تاراج کرد و احمد پاشا را
 در سواد مشق شکست داد سلطان خشمناک گشته امیر را کشت و امیر مسعود و امیر حسین
 هردو پسران امیر فخر الدین را نیز حکم گردان زدن فرمود مگر با زبان بختی کرد و از سرخون
 آنها در گذشت و در سنه ۱۰۳۳ سیعی است و سوم ماه شباط مراد چهارم لباس عربی پوشید

خود فولاد بر سر تمامه کلاه شال سرخ بران بسته عنان نایب از سلسله آهن کرده با صد هزار
 سپاه تیغ گز از سمت بغداد روان شد و دانشای طریق بهرام پاشا وزیر عظیم درگه پشت کجای آن
 طیار پاشا خلعت وزارت یافت و مختصر منزل بمنزل قطع مسافت نموده در بغداد رسید
 متصل مقبره ابوحنیفه خیمه زد و بالشک را بران که در بغداد بود حجار بجهت عظیم نمود طیار پاشا گفته
 بجای او مصطفی پاشا تشریف وزارت پوشید آخر بجهت عظیم که پنجاه هزار ایرانی در آن
 بی جان شدند بغداد را سوخته ساختند مکنه را رخم را زنده بدست آورده رو بروی خود سزادان
 جدا کرده کوس ظفر کوفته بطریق تمام داخل قسطنطنیه شاه بعارضه بخار بر بستر بخوری
 افتاده حکم قتل ابراهیم برادر خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش مراد چهارم
 خبر قتلش رسانید مراد با حضراتش فرمان فرمود حکیمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده بزرگ
 شما بسیار مضرست بیسر نخو اهد شد آخر در همان چند روز نیم ماه شش ماه سلسله سیسی
 موافق شانزدهم ماه شوال سنه اربعه مراد قالب تسی کرد عملین پادشاه ۲۰ سال ۱۲ م سلطنتش
 هفده سال بود نهایت شوق سواری سپان با دیها دشت شست صد رعبه در صطل غافل بود

بیان چهارم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا ابراهیم بود رفتند
 و گفتند که برادر شما شقاوت شد خردت ملوکانه در بر کرده و وفق بخش او رنگ قیصری شوید
 ابراهیم بسیار تمسید و لرزید و دانست که برادرش برای دریافت مافی الضمیر من این جمله کرده است
 گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهان داری کاینست مردمان برای طمسینان افغش مراد
 با نمودند مطمئن شده حکم دهن داد چنانچه مراد را مانند سلاطین کیان بگورستان بخار
 محله خوج و چشم سلطنت و در چشم است کل اسپان سواری او که بر پشت آنها زینها محکوس
 نهاده بودند همراه بود من بعد سرداران ابراهیم را از محبس بر آوردند چون از روز میلاد
 تا وقت محکوس بر تخت گاهی بر پسر سوار شده بود بر تخت روان نشاندند در سی رویه

شمشیر یا وحواله کردند و بر رسم سلامی توپها سر نو زدند آن کس بسیار کوچک و ضعیف العقل جوان
 بخت سالد تر شد فرج سوای صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت با قصد و نچاه کزین بر هیچ
 در فرستادن خود جمع کرده بعیش و عشرت شست و زمام سلطنت بجاور خودد زرای سلطنت
 و زرای خیزخواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی برقرار داشتند و ۵۵۰ هجری
 برابر ۱۶۳۵ مسیح نصاری باو کلب قیصری دریا فرست رسانیدند چارصد جواز جنگی برای
 تادیب کفار سمت جزیره مالطه از لنگرگاه قسطنطنیه روان شد و بفتح و غیره زوی عود نمود
 و ۵۵۰ هجری بمیان نصاری جنگها واقع شد و حسن پسر ارکان سلطنت خرابی رواند و مگر سران
 پادشاه و وزیر او احمد پاشا را در لذات جسمانی منهک یافت شوریدند و آهنگ قتل سلطان
 کردند ابراهیم فرادان ز زخم شیده جان خود بسلامت برد افسران بر هفت ماهه او را سلطان
 کردند و ابراهیم را در شهبستان بند ساختند بعد ده روز بعضی سرداران سعی در بر آوردن
 ابراهیم از قید نمودند افسرانیکه مقید کرده بودند دست و پست و ۱۰ ماه رجب ۵۵۰ هجری
 ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بخت و نرسال و ایام سلطنتش نه سال بود

بیان نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقبول

محمد خان شیر خواره کودکی هفت ماهه برای نام او رنگ آراشد و مادرش گوتم سلطان
 حاکم گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند بلوای عظیم بر پا نمودند و در سلام بول
 ضحطاب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سرکوسم سلطان را قتل کرد از خانه او بسیار صنایع
 رویه و اشرفی و طلا و نقره و جواهرگران بها و زیور صبح و ظروف و ذهب و فضه برآمد
 و تا ۶۲ هجری آتش فساد و خانه جنگی قسطنطنیه برپا ماند که تفصیل آن بسیار است
 و در ۶۳ هجری تا چهل روز متواتر با بجا آورده شور و رم زلزله حادث شد و بسیار نقصان
 مال تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام ۶۳ هجری تا ماه جمادی الاولی ۶۴ هجری
 فیما بین پاشایان قتل و قتال دارگشت چند پاشایان مردند پادشاه کم سن بود کسی

بی طاعتی آورد آخر که بگری محمد نام وزیر شد این کس عاقل و مدبر بود خوب انتظام نمود و در قصه
 لشکر با فرستاد اکثر جا غالب آمد جزیره تیندوس و غیره را فتح کرد در ۶۸۵ هجری بمکه بلاد
 لشکر کشی نموده یک لک سپه بجا هزار کافر قتل کرده بنصرت و اقبال برگشت در چند روز
 از تداوم این دستور شعور سلطنت روم رونق گرفت مگر زندگی و فاکر در
 پنج سال سه ماه ده روز کار وزارت را بوجه وجهی سرانجام داده هفدهم ماه ربیع الاول
 ۶۸۵ هجری همان فانی را پذیرد کرد وقت نزاع سلطان محمد خان بر بالین او آمد و
 حسرت افسوس کرد و گفت که مرا وصیت کن وزیر جواب داد که در امور مملکت هرگز
 زنان را داخل ندی و در صحبت نسوان غافل مشو و سپاه خود را از خود راضی دار و هرگز
 یک نفر سپاهی نگم کن و همیشه جهاد بانصاری بر پا دار و ایضا از گماهی هملت مدد القصد
 سلطان بعد رحلتش احمد پاشا پسر او را خلعت وزارت بخشید این کس نیز مثل پدر خود
 بیدار مغز بود در ماه ۶۸۵ هجری برای تسخیر قلعه گردنید و آن شد پنجم ماه جمادی الاول
 ۶۸۵ هجری متصل قلعه رسید بر این قلعه از بست و دو سال فوج قیصری در پی یوس
 می کرد مگر از غایت استواری و فراوانی سامان قلعه داری فتح نمیشد احمد پاشا محرم
 نموده از صد و ده توپهای کوهکن جگر محصوران را پاشید بست و هفتم ماه ایلول ۶۸۵ هجری
 ابالی قلعه عاجز آمده امان طلبید پنجم گریان جگر قلعه را عالی کرده فرستند احمد پاشا توپن فتح
 و نصرت محصور سلطان حاضر شد و درین سال یعنی ۶۸۵ هجری بسیار خزانی در کشور
 قیصر راه یافت و رای جنگ و جدال زلزله پی در پی آمد چیتند شهر اتبا که کجی کجبال
 بزرگ شق شدند و از مرض طاعون هزار باره و زن دند و از شدت برف و کثرت سرما بیشمار
 چاربا بیان و پیرندگان جان دادند و در اهر شلیم یعنی بیت المقدس شخصی یهودی دعوی کرد
 که من مسیح بن موم نام و چون مرطیق اللسان صبیح الوجوه بود خیل خل بیود و نصاری
 بر او جمع آمدند و این کس در شبده بازی هم دستگاه داشت حاکم بیت المقدس اراده

مگر قتاری او کرد مسیح جدید خود با سلام بول شتافت صد عظیم احمد پاشا تخریب یافته گرفتار کرد
عیسایان نمروده در قیدخانه پیش او فرستد پابوس حاصل می گوید سلطان محمد برای
ملاقات رفت و گفت که من امتحان تو میکنم اینک در میدان استاده شو من بشکر خود را
میلگویم که تیر باران کنیدی به بنیم که بر تو پیکان اثر میکند یا نمیکند مسیح مذاب بر پای سلطان
افتاد و گفت که من طاقت امتحان شما ندارم سلطان قتل او حکم داد مسیح مسلمان شد
و توبه کرد دهمراه او بسیار عیسایان مسلمان شدند و همچنین شخصی دعوی کرد که من
مهدی موعود ام و هم قتل رسید و در سنه ۹۶۳ مسیحی برابر سنه ۱۱۲۳ هجری سوم ماه رمضان
سلطان احمد پسر سلطان محمد پیداشد تا چند روز در بارگاه سلطان فی بسیمار مسرت
و سامان طرب مییاماند و در سنه ۹۶۳ هجری برابر سنه ۱۱۲۳ مسیحی بست سال و شش ماه و زار پنج
بهر چهل و یک سال احمد پاشا بدر آخرت رفت بجای او مصطفی پاشا وزیر شد و سلطان بیچم
ملک گیری با صد و پنجاه هزار سپاه کمال توزک و هشتاد و هفت تنظیبه برآمد مصطفی پاشا
را برای تخریب شهر فینا که از کشور والی انصاست پیشتر روانه کرد مصطفی در ملک نصاری قدم نهاد
بقتل و نهب بازوی همت کشاده چهل هزار اسیر گرفت و شهر فینا را محاصره نموده از ضرب
گولهای توپ اکثر اماکن رفیع را منهدم کرد شب روز تا چهل و پنج روز از طرفین مثل
گلرنگ گول توپ می بارید و دوسیمه باروت روی مهر ماه پوشید سپاه و رعیت فینا
خوب جنگیدند از سلاطین نصاری فوج برای مدد طلبیدند و از دهم ماه ایلول سنه ۱۱۲۳ مسیحی
هشتاد هزار لشکر نصاری مختلف القوم برای کمک رسید سو اسکان حدیث نصاری گفت
که سپه سالار روم در داخل معلوم می شود زیرا که در زمین شیب لشکر خود را جاده است و این
بلند را بی محافظت گذشته بیشک من بر او چیره دست خواهم شده بمیدان جنگ
آمده رزم آرگشت از باز ما شام آنا می جنگ توپ و تفنگ گردید که روی آسمان زغبار

و در باروت ناپدید شد و هزارها آدمی در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هر دو سپاه
 سخنهای خود برگزیدند سپاه روم بسیار خسته بود و خیمه و خراگه که پیشتر شب خیمه بر خاسته است
 صبح نصاری خبر یافتند نهایت شاد شدند و بر خیمه خالی برخفتند و مال و متاع وافر بدست
 آوردند و در سپاه خود قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی عتاب فرمود و از وزارت
 معزول کرده ابراهیم پاشا را خلعت و ادای پاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن از سلطان
 تمام نصاری را تحریر کرد و جای از نصاری و اهل اسلام جنگ و جدل روداد و بیشتر بطرف
 غلبه نصاری شد سلطان حیران شده ابراهیم پاشا را ناکاره یافته موقوف کرد و سلیمان
 پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه آب ۱۶۵۴ مسیحی سلیمان برای مقابله نصاری شش
 از میدان گریخته بقسطنطنیه گشت سلطان خشمناک شده قتل کرد و سیاهوش پاشا را
 بنحشید تمام سال با قات و آلام پایان داد و از قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر
 بعد سپاه نیک چری از سلطان باریض گردید و چون گفتند که فتنه بر یکند و سلطان را از تخت بر دارند
 سلطان محمد را در خود سلیمان نشان از سلطنت سپرده گوشه حافیت گزید و آشکارا در دیوان

بیان ستم و ذکر سلطنت سلیمان خان تالی پسر سلطان ابراهیم
 پیدایش این پادشاه در سال ۱۰۹۰ هجری و جلوس بر تخت در ۱۰۹۲ هجری است بنام سلیمان سپاه
 سیاهوش پاشا را بر دهنه خانه او قتل کرد و دیگر سیصد کس درین ساخته از جان گذشتند
 فیما بین سرداران فوج بسیار جنگ و جدل شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کرد و
 متوجه دفع دشمن نشد و قصد بعد گشته شدن سیاهوش اسمعیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه
 معزول گردید پس از آن تکفیر مصطفی پاشا وزیر شد و در هجدهم ماه ایلول ۱۶۵۵ مسیحی
 والی خاشاک بلغراد گرفت ذوالفقار افندی برای وکالت پیش شاه سارطان شد والی نسا
 از بلخی گفت که در بروی من مرا بسوزنکند غیر قبول نکرده ماه دین رود بدل و سواحل جرد
 منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر سخت بر هم گشته نفس نفیس خود برای مقابله والی نسا

فرد مسلمان
 که از هر کسی را که
 جان کند در کوفته
 کسی که گمشده بود

بر ابد بعد حرب صعب غالب مد و کشور خود را از دست گفتار گرفت و همراه گویگرانی مصطفی پاشا سپاه بزرگ فرستاد چون خزانة همتی بود تمام آلات طلا و اوانی نقره را هر دو از ضرب مسکوک ساخت بصرف لشکر آورد و آخر بذات خود صد هزار سپاه گرفت بکشور و شمن درآمد و بزرگ شمشیر چند جا گرفت بلده بلغراد را بقبضه خود آورد و بفتح و اقبال داخل قسطنطنیه گشته است و ششم ماه رمضان سنه ۱۰۱۳ هجری سه سال و نه ماه سلطنت کرده برض استسقا انتقال کرد شوق تعمیر بکانات فرح افزو با تین دکشا بسیار داشت +

بیان سبب یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد رحلت سلیمان و میکا احمد خان ثانی بر سنده سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده حکیم پاشای اتمیه نمودند و گفتند که اینکس آب و نان سلیمان بند کرده گشته است و عهد خان گویگرانی مصطفی پاشا را برای محاربه شاهنشا کسپیل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی دلیرانه پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب بندوق بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد و فوج روم نیز تیر یافت مگر در همان روز بالشکر محرمی بر نصاری غالب نصاری منگوشه علی پاشا بر تبه وزارت رسید چون بد مزاج بود مردمان متفرگ گشتند سلطان مجزول کرده بخیریه قبرس فرستاد و حاجی علی پاشا والی حلب وزیر کرد و در سنه ۱۰۱۳ هجری ربیع شهر قسطنطنیه از آفت آتش زدگی سوخت و حاجی علی از عهده خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام ^{دیندار} مستور سلطان گردید شاهنشا فرصت یافته بلده بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام سال مذکور فوج گران از اسلام پول روانه شاهنشا خبر و در عساکر قیصری در پیست ترک محاصره نمود شاه لندن بولنژ با قیصر و والی نسا صاحت کنانیدند در دو ماه محرم الحرام سنه ۱۰۱۳ هجری باز قسطنطنیه آتش افتاد باره شهر خاک سیاه گشت مصطفی از پایتیه وزارت افتاد و احمد پاشا بر تبه وزارت رسید این کس ممانعت کلی نمود که نصاری لباس سنگین و کفش زرد و کلاه سمور بنوشند و بر اسب سوار نشوند زخمت سیاه در بر کنند و بر خر سوار

سافز میان مسلم و کافر عیان باشد و چون در احمد پادشاه معزول و مشهور علی پادشاه والی طرابلس شام
 بر خدمت وزارت منصوب گردید و در ماه کانون دوم ۱۶۹۹ سیاهی موافق بستی و یکم ماه جمادی
 ۱۰۸۰ هجری رسد سال هشت ماه سلطنت کرده برض استقا احمد خان ثانی نقد زندگانی
 بقالض ارواح سپرد این پادشاه مدفاصل خوشنویس بود و بسیار لشکار و سماع نغمه زنس تمام داشت
بیان بستی دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم
 این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بنده گان خدا را در دست نیست که در خانه تا فرزند
 آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام دور ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من سینه
 با نصاری جهاد می کردند بیچ مثل آبا می خویش با کفار محاربه نمودن می خواهم پس ای مسلمانان
 اطاعت من کنید من بعد بیکر کردگی حسین پادشاه ازات جنگی برای مقاتله نصاری فرستاد
 حسین پادشاه در بحر اقصی بر نصاری پیروزه دستی نموده جزیره کاسفس را گرفت و خود بالشکر روم
 برآمده از اهل سلجنگ نموده شکست فاحش داد و توپخانه نصاری گرفته اکثر قلع را منهدم
 ساخته و موسوم سر را بشهر اژدان اقامت نموده در اوائل گرما فوج جوار برای دفعهت والی نسا
 گزاشته با سیران نصاری و توپخانه شان که مردان بسیار میدان گرفته بود لیشو که ت و د بد بتمام
 و خل طنطنین شدند ناگاه در جهان ایام خبر رسید که مسکو یعنی روس قلعه از دوت رامی صره
 کرده است سلطان این امری اذاعت دشمن لشکر جبار گماشت فوج شاهای از روس جنگیده سی هزار
 روسی را سر میدان کشت و در قریب خلفه برگشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه گرفته
 برای محاربه والی ساکوچ کرد و بعد جنگ مظفر منصور عود نمود و باز خبر اجتماع فوج نسا شنیدند فوج
 روان شهر و الماس پادشاه را بیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند در میان
 افتاده فیما بین قیصر و والی نسا بست و ششم ماه رجب سال هجری برابر بستی و ششم
 کانون دوم ۱۶۹۹ سیاهی مصالحه کردند سلطان شهر اذنته برگشته چند روز سیر و لشکار
 نموده قسطنطنیه که مدبران سپاه ارجمل کرده سلطان با نصاری نارض شده باغی شدند سلطان

اصل
 در کتاب تاریخ عثمانی
 شاه در سن ۱۰۸۰
 این دوم در سال
 در کتاب تاریخ عثمانی
 عباس خلیفه عثمانی

رنگ نازد که گویانیده احمدخان بدار خود را تحت تاج سیزده ترک سلطنت کرده جان خود را از اعراف محفوظ نمود
بیان بخت و سوم در ذکر سلطنت احمدخان ثالث بن سلطان محمد ابراهیم
 سلطان احمد وقت جلوس جوان سی ساله بود سران سپاه خود مریض اندافندی شیخ اسلام
 را قتل کردند شاه دم نزد هرگاه صاحب اختیار شد بعضی مفیدین را کشت و برخی را مغزول نمود
 و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نمود و ناکاره یافته موقوف ساخت آخر علی پاشا را مستعمل وزیر
 و در ۱۱۱۱ هجری بانصاری جهاد نموده غلوب ساخت و در ۱۱۱۲ هجری در میان شایانان
 سخت جدال کردید پیرن شاه مسکوب بر کارلوس شاه مسوید غالب آمد کارلوس برگاه قهرمان
 گرفت مسکوب از ابراهیمی قهرمانت کرد محمد پاشا بحکم سلطان برای تادیب و تنبیه نخواست نمود
 بر سپاه مسکوب غالب شد و صلح کرده برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جریمه علی پاشا
 از خدمت موقوف و دیوسف پاشا منصوب گردید آخر در ۱۱۱۶ هجری صلح نامه باقیصرو مسکوب
 برای بخت و پنج سال نوشته شد قیصر از یوسف هم ناراض گشته مغزول فرموده سلیمان پاشا
 را گذاشت و فرمان داد که کارلوس را بکک و برساند و برای مصارف او را از خزانه شاه
 کارلوس ده لک روپیه طلب کرد با وعثایت شد یازده لک روپیه دیگر خواست سلیمان پاشا
 برهمگشته لشکر زد و احکم کرد که کارلوس را جبراً از کشور قیصر بدرکنید آنوقت نزد کارلوس
 صرف سیصد پیاده بودند با بخت و شش هزار فوج روم مقابل کرد و گرفتار شد سلیمان
 در قلعه رسید طاش قید ساخته بعد چندی بیشتر دیوتیکا فرستاد سلطان برای خرج
 کارلوس در ماهه معین کرد و سلیمان ابابین قصور کرد بی حکم زیادتی کرد موقوف نمود و ابراهیم
 پاشا را بجای او مقرر کرد و بعد بخت و یک روز مغزول ساخته علی پاشا را مامور فرمود کارلوس
 حسب الطلب همشیره خود اعازم مسوید گردید قیصر بغت مرخص فرمود و شش صد چاقوش همراه
 و هشت سراسپ با زین مرصع و قبایع همشیره چو اهرنگار عطا کرده و از دهم ماه تشرین اول
 ۱۱۲۶ هجری رخصت نمود کارلوس مشکور منت قیصر شده بکک خود رفت و در ۱۱۲۸ هجری

فوج شاهی بر کتر بلاد و جزائر بنا و قد استیلا یافت و ائمه ساعده شکنی کرده با همیشه قصر مصاف کرد
 علی باشا کشته شد فوج شکست خورد خلیل پاشا و الی بغداد خلعت و وزارت پوشیده از سطنطنیه
 برآمده شهر اورنته رفته از انجا بمدره بلغراد شناخته از سپاه ساجینی که بهریت یافت ازین سبب
 معزول گشت باز محمد پاشا وزیر شده بعد شش ماه موقوف گردیده داماد ابراهیم پاشا منصب
 وزارت رسیده بست و یکم ماه تموز ۱۱۸۱ مسیحی با و الی ناصح کرد در عهد سلطنت احمد خان
 یکصد و چهل مرتبه قسطنطنیه آتش افتاد و بسیار اراکن خاک سیاه شدند و با مسکوب و و الی
 بولونیا صلح روداد و لشکر رومی بملک عجم رواند و تا نهادند و تبریز رسید شاه عجم پیام صلح فرستاد
 سلطان قبول کرد و بشتر طیکه شاه ایران از بلاد روم انچه گرفته است باز سپارد و هنوز این گفتگوطی
 نشده بود که شاه ایران مرد و پسرش طهماسب ثانی بر تخت کیانی نشست نادر شاه سپه سالار
 ایران بر تبریز آمده از فوج روم صفت اراشده سپاه روم را شکست داد و سلطان سامان
 لشکر دیگر برای ایران دناگاه در فوج قیصر فساد برپا گشت ابراهیم پاشا بقتل رسید و در
 ماه محرم ۱۱۸۲ هجری سپاه خیره سر احمد خان را از تخت برداشتند و محمود را بر سره خلافت نمودند

بیان بست و چهارم در ذکر سلطنت سلطان محمود اول

چنینکه محمود و ساعت مسعود بر چار باش قیصری اجلاس نمود بلوای عظیم در سپاه بود و قریب
 شش هزار سپاهی و چند پاشا درین فتنه راه فنا بید و نداد آخر ابراهیم پاشا و الی حدب نیز شد
 و بعضی سرکشان را قتل کرد و برخی را معزول ساخت و بعد چند روز خود هم از اوج وزارت
 افتاد عثمان پاشا وزیر گشته براه دریا بمصرون شد جوازات جنگی شاه اسپین حمله نمودند و در
 قیصری را در هم و بر هم کردند و از سر غلبه گرفتار کرده بشهر ماطه بردند هرگاه تا بنگاه که ماطه اند
 مردمان شهر برای تفرج رسیدند شخصی فرستید اگر تو نام که در ماطمی بود و در جوازات قیصر
 سیرکنان گذر کرد و در یک گوشه عثمان پاشا را بی توشه مجروح یافت حکام اسپین مشتیز
 داده عثمان را گرفت و بجان خود آورد و علاج کرد و هرگاه صحت یافت بمصر بردان انچه سطنطنیه

آورد عثمان بغایت ممنون شده ز غلبه بخشید و در سینه اسب سی طیال عثمان پاشا برای مقابل
 عجم لشکر گرفته از استنبول برآمد و در سواد بغداد لشکر طماسپ ثانی والی عجم را نهضت داد
 و ناگزیر وستان شتافته برگشت باز سلطان محمود احمد پاشا و عارف پاشا و ابراهیم پاشا
 و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای راسته با یران فرستاد پاشایان بر گریان شاه و سنا اولاد
 و همدان و غیره استیلا یافتند طماسپ ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد
 فوج روم بیشتر قدم نهاده کاشان را تا راج کرد طماسپ ثانی بلجی برای صلح نزد احمد پاشا
 فرستاد ناصر شاه که آنوقت حاکم سیستان بود طماسپ ثانی را از تخت برداشته پیشش عباس ثالث
 را برای نام بر آورد رنگ مستکن کرده بقیصر نوشت که هر قدر از بلدان ایران در قبضه شما آمده است
 از آن دست بردارید ورنه اینک از من بجنگید و قبل از وصول جواب با قشون ایران
 متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را ته و بالا آلوده راجع و کرده بغداد را محاصره نمود قیصر طیال
 عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج کسپیل کرد تا در خبر آمدن فوج روم دریافته ششم ماه صفر
 ۱۱۳۲ هجری کناره دریای دجله صفت اراشد نه ساعت فیما بین جنگ بزرگ گردید آخر
 نسیظم بر پرچم ریای رومی وزید ناد و فرار کرد محاصره بغداد رفع گشت خبر نصرت قیصر
 سه روز در قسطنطنیه چراغان روشن شدند و در قصر قیصر نهایت مسرت ماند ناصر شاه فوج
 جمع ساخته بعد سه ماه باز مقابل عسکر رومی اختیار کرد در محاربه اول و دوم غلبه از طرف
 سپاه روم ماند و در مصاف سوم شکست فاحش بر فوج روم افتاد و تو طیال پاشا سینه
 کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تأسف کرده علی پاشا را برای مقابله نادر تجویز کرد
 باز اسمعیل پاشا را انتخاب نمود سپس آن محمد پاشا را گذاشت و در همین ترده ششم صفر
 ۱۱۳۹ هجری با مسکوب هم محاربه دست داد ناصر شاه بی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار
 پس از ساخته تا شهر که کوک کوس فتح نواخته نمیب بسالت خود در قلوب انداخته سلطان محمد
 بحر صلح چاره ندیده تستی نمود و سرحد روم و ایران جا نیکه در زمان سلطان مراد چهارم بود

صلح
 عثمان
 سلطان
 مراد
 چهارم

مترقی نمود و همچنین با مسکوب باین شرط صلح کرد که جہازات او در بحر سود نیاید و شهرهای قهر که سابق
 مسکوب گرفته است باز سپارد و قلعه زونف را از دست خود نهد مسم سازد و مثل سایر نصاری صفت
 بر لعی تجارت در کشور و مآمد و رفت دارد و این قرار و ملا فیما بین حکامای هر دو سلطنت در شهر
 بلخ و آتخکام گرفت با شاه نسائیز چند مرتبگی که مصالحه ساخت و فرسیر این برای است و هفت
 سال صلح نامه نوشته داد و بیستم ماه کانونج و بیست و ششم سیاهی با شاه سویه نیز از ادستی بیجود و آسود و در سیاهی
 محمد بن عبد الوهاب امیر سعود در عرب فتنه عظیم بر پا کرد و در زمین شیخین فساد مانور کند که شرح و بیان آن
 کتاب بیاید سلطان محمد در عرض شد بیست و دوم ماه صفر سنه ۱۱۶۴ هجری با سگ گذشت و بعالم حق تعالی شتافت
 ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۶۴ هجری بود باین حساب پنجاه و بیست سال ایام زندگانی محمود می شود

عالم گذشت
 جہازات از
 آمدنست

بیان بیست و پنجم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در سنه ۱۱۶۴ هجری بوجود آمد و در مجلس بزرگ شد
 و در سنه ۱۱۶۴ هجری بر وساء سلطانی قدم نهاد و در حرکت پست بود سعید افندی او زیر کرد و از افکار
 فوج ترسید که بسا او اولاد سلطان احمد خان ثالث را بشناهی نیز از نازنین جم محمد و بایزید و ارکان
 را قتل کرد در سنه ۱۱۶۹ هجری خان سعید عظیم و اماکن دولتت شمر قسطنطنیه تا قرب ایاصوفیہ از آتش
 سوخت و در سنه ۱۱۷۱ هجری سعید افندی را موقوف کوہ محمد غیب پاشا را وزیر ساخت و در همان
 پانزدهم ماه صفر سنه ۱۱۷۱ هجری سه سال سلطنت کرده جم عثمانی را که محمود اول اناندا بود تمام نموده انتقال

بیان بیست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی مالک تخت و پدیم گشته با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان است
 این دستور در ذمی محور بود را در او جهاد و تملک کرد و انتقال کرد بجای او حمزه پاشا وزیر شد شش ماه
 موقوف گردیده مصطفی پاشا با بی حوزرت ترقی کرد و بعد یک سال و شش ماه از اوج اعتبار افتاده
 محسن شاه محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه موقوف شد و سگی را با هرگز پاشا بد رجه و زلفت رسید
 بعد جمیل را در موقوف گردید علی پاشا وزیر شد و درین مدت عزل نصیب سنه ۱۱۷۳ هجری چند بار است

مسلم
 پادشاه را در ذمی

جنگ شد آخر لشکر سلطان فتح یافته تو بجا که روس گرفته بقسطنطنیه آمد و بیستم ماه ذی القعدة
 ۸۹۷ هجری برابر است و یکم کانون دوم ۸۹۷ هجری مسیحی سلطان با جل خود قالب تنی کرد
بیان بیست و نهم در ذکر سلطنت سلطان عبدالحمید خان

این پادشاه برادر سلطان مصطفی ثالث پسر سلطان احمد سوم است و لا دتش ۱۱۳۳ هجری جلوس
 آن ۸۹۷ هجری اتفاق افتاد و صلح پسندید و بیستم بر سر نهاده بیست و یکم ماه تیر ۸۹۷ هجری برابر
 ۱۲۷۷ مسیحی از پادشاهان نصاری صلح نمود زیرا که بسبب کثرت خایه بگیسهای بی در پی در سلطنت
 ضعف قوی یافته پیشد و ملک از سرکشی سپاه و افسران بگ تباهی پذیرفته بود من بعد حسین پاشا
 برای تویب سرکشان و یار عرب فرستاد و قنات سرفرو داد و زنجبار رفته فروتست مگر روس
 دوالی نسا با هم متفق شدند شورش برداشتند یوسف پاشا و علی پاشا برای مقابله شان خصیت یافتند و
 نخستین با عساکر نسا بگنجه قلعه خویش فرمود و استخر نمود و شاهین علی پاشا باروس بود معتول مقابله کرد
 سلطان شصت چهارم شانزده سال فرمان داری کرد ۸۹۷ هجری بحال قشانتان بی پادشاه محمد علی پاشا
بیان بیست و نهم در ذکر سلطنت سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث

در ۸۹۷ هجری این سلطان از عالم عدم شهرستان وجود خرامیده بود و در ۸۹۷ هجری برابر ۱۲۷۷ مسیحی
 بر تخت حکومت آل عثمان پانهاد و همت خود بطرف آرسنگی فوج بری و بجری گماشت در مدت
 قلیل یکصد و پنجاه هزار فوج آرسنت شاه نسا و سکوب برای مقابله رو بر آمدند تا دو ماهه بگنجه است
 رود و چهارم ماه ۸۹۷ مسیحی پاسبه سال آرسوس صلح گشت مگر ملکه سکوب کاترینا نام که
 شوهر خود بطرس سوم را کشته بر تخت نشسته بود قبول نکرد و لشکر خود را بر قلعه آجیل فرستاد و قلعه
 سی هزار فوج روسی بود و میک فوج روس بر قلعه پوشش کرد و آنقدر از توپ تنگک و سیان کشته شدند
 که خندق قلعه از جنهای مقتولان پر شد چون سپاه روسی بشمار بود بر فضیل قلعه صعو و نمودند
 سه روز و شب آنقدر از درون قلعه جنگ دید که زمین قلعه از خون گل شد زن و بچه قلعه گریان
 داد و دایمی اندد و جگر کشته شدند بجز یک کس که از این معرکه هولناک برای اطلاع او بقسطنطنیه شتافتند

بوزنایا شایان بود میخواستند که سلطان با قطع پشتی کند مگر سلطان در واکم و فریب انگیزان
 نمی آمد و اسلام قبول را از توپنای کلان سامان جنگ جهازات جنگی بجز تیرا هم حکم کرد و سفیرانگر نیاوس
 شده بدر رفت و حکم پادشاه خود در حالت غفلت بر اسکنند ریہ قابض گشت فوراً محمد پاشا ماکم مصر
 لشکر کشیده اسکنند ریہ را از دست انگریزان باز گرفت انگریزان با زسلسله و سستی جنبانیدند و پاد
 از روس صلح کنانیدند بعد این و اوقات ملک محمد پاشا را سلطان با مرتبه وزارت انزخت و عزت
 محمد پاشا را بجای او اوزخت بعد سه سال عزت را نیز خایه نشین کرده یوسف پاشا را وزیر نمود بعد
 شش ماه او را هم چنان خسته حافظ اسمعیل پاشا را خلعت و وزارت داد و پس از یک سال حافظ را
 نیز یکسو فرموده علمی را به اسم پاشا را بوزارت شخص کرد و در سال ۱۲۳۱ هجری سلطان متوجه ترقی و ترفیع
 نظام شده گوشش مبلغ نمود در قلاع بوفاز قسطنطنیه طرف بجز بود و همی از قبائل سپاه نیگری
 معروف نفع مینق بود و افسر این فوج مصطفی قیچی او علی تام بجای آن متوجه خاطر سلطان بطرف فوج
 جدید نظام باغی شد و با سپاه بیق برلی اتصال پاشایان و سرداران که بصلح ارشان فوج
 تو اعدان ملازم شده بود در قسطنطنیه در آمد و به بنیان نیگری نیز مصطفی قیچی نوشتند که ما را بکشان
 ولی ستم مایان آمد و کار خود اندید و ما بدلی نمی خواهیم که آئین زمین توی شود و نظام فوج
 نواز هم باشد و وزرای فجار و امرای نابکار فی التناشوند این کسان می خواهند که نفعه مایان
 بگیرند و بسکر جدید دهند این سبب گردند و سر بفلک کشید بلوای علم گردید پشت صد نیگری
 با گردویان نیز بمسکر نیگری رو آوردند سپاه نیگری مانع دخول سر خود شد باغبان با آواز بلند گفتند
 کرای سپاه در مانی برانید و آگاه باشید که در چند روز سرداران شما کفار فجا خواهند گشت با پاس
 اسلام بر شما آمده ایم نم برای شنب و غارت شامل ماشوید تا روشن قدیم ما و شما بر قرار ماند و همچنین جمله
 قبیله گرویی بر سر توپخانه شتافت اهل توپخانه نیز در جرد می شان بستند قیچی گفت ای برادران
 چرا او مصفوف باطلی همی باشید با آنگه را در دینی اول اولانیکت می و مرید یکیشا من لی بستید را
 قسم مدوح پاک حضرت یکتاش می و هم که شامل حال ماشوید و حمایت و میمانت زمین می کشید اگر

شریک نخواهد شد جز بت بر شما حرام و مورد لعنت ملک تمام خواهد شد خلاصه کلام بعد گفت و شنفت
 بسیار سپاه محرمی و توپخانه با فوج بیق آمیخته و یکدیگر را در فعل کشیدند و شیر و شکر شدند سپاه نو جوان
 این خبر را وقت دست از زندگی شسته بی فطرت قتل نمودند که استند باغیان فوج فوج بمقامات
 میدان که در میان شهرست سیدند و نامی شهید و جنگی دیدند تسلک عظیم در شهادت تمام حرانیت
 بازارهای شهر تخت بند شدند و هر کس فکر خود متحیر شد سلطان انگشت بدندان سر آینه و حیران
 میدید پاره سرد ازل بر درومی کشید قتی از سپاه گفت ای یاران این بر آن است که پنهان
 ماتمهور شوند خداوند کند کم مساعدت بایان خواهد فرمود ظهور این در مشیت است پس قلع و مع
 خواهد کرد از مملکت عثمان گویند این شجره ملعونه را که سبب خرابی نیگری گشته است حکام خاندان
 اهل اسلام را بلباس نصاری آراسته مشابه کفار نموده اند و قتها درین بر یکارده اند بسیار
 نظام جدید درین باب بی تصور اند از آنها محاصرت روانیست پاشایان ضحیت جان
 و امرای نجس طینت که باعث رونق و رواج این بدعت شده با کی ایمان اینجاست
 بدل کرده اند و در روزینه و آذوقه فوج نیک چری که عماد دولت عثمانیست قتل انداخته اند
 از آنجا جلد انتقام بگیرد بعد از عجب کاغذ بر آورد و خواند که فلان فلان را در اینجا آورده
 گردن نیز جوق جوق سپاه شفته سر بر ما کن سروران و یزند هر جا صدامی بگیرد و بند و کشت بند شد
 بعضی قتل شدند و بعضی گریختند در بیوت نصاری و بیود پنهان گشتند و بعضی زنده در دست
 باغیان افتادند سه روز و شب این عذر عظیم در تمام شهر آتیا بود که تفصیلش را یک کتاب می باشد
 نفس هفده سردان می مثل برابریم نسیم افندی و او بیکر افندی و حاجی ابراهیم افندی و مصافی
 افندی و احمد افندی و غیره در آت میدان بی گور و کفن افتاده بود و در هر جای بازار کشته
 و خسته می نمود هرگاه قتی از سروران شهر خاطر جمع کرد بستانجی باشی ندیم سلطان را برای قتل
 طلب کرد سلطان در دادن آن تامل فرمود بستانجی دید که اگر آنکه تو قتل خواهد شد و دشمنان
 قهر چهره را تاج نموده شاه را خواهند کشت از راه خیر خواهی بر پاشی سلطان افتاد و گفت که جان

حد
 نام ساری
 در جنگ نواز
 در اینست جمع
 جانوشینی
 در کان

خود را فدای پای سلطان کردم بسیار بیدار گفتمه تشکین باید و من شربت شهادت نوشم سلطان
 پنجتم نمانک و سینه چاک چاک جلاد را اشاره کرد جلاد بیستانی را قتل کرد هاز بالای بام طمع باغیان
 از جهت سنگ لال بغش او را بر پشت بر او بر چشامی سرداران مقتول از فتنه و شادی ساختند
 من بعد موسی پاشا مفتی عطار اندازدی شیخ الاسلام که شامل باغیان بودند بار در آن وقت
 و نیک چیزی با هم گفتند که چگونه می شود که این پادشاه بر تخت ماند حال آنکه با میان شهن است
 و در دل کینه دارد در هر گاه قدرت خواهد یافت عوض خواهد گرفت محل این پادشاه از واجبات
 سینما یقینی فی الفور در آت میدان رفت از انگشتش سروران فروده با و از بلند از سپاه پاشا
 که ای گروه دشمنان شاق قتل شدند کنون تشکین یافتید یا نه و سلطان از مابرای موقوفی خونج
 جدید نیز وعده فرموده است پس چه جای خط و اندیشه است و آهسته بر زبان آورد که این پادشاه
 دشمن با ایالت گاهی رضی نخواهد بود درین باب فتوی از مفتی طلب کنید سپاه از مفتی گفتند که
 پادشاهی خلاف قرآن عمل باشد شاه بی او درست است یا نه مفتی جواب داد که هرگز درست نیست
 قیچی از جواب شرعی سپاه اعلام داد سپاه یک بان گفتند که پادشاه بی دین پادشاهت بر داری
 و مصطفی را از محسن بر آورده بر تخت نشانی مفتی در باطن شاد شد و بظواهر بسیار تاسف کرد که
 سلطان خود را فرمودش کرد که من امیر المؤمنین ام و شرف اسلام را قصود ساخت و سپاه اسلام
 بیاس کفار پوشانیده با نصاری مشکل کرد و آخر قهر آبی گرفتار گشته خود را در بلاد از تخت لشکر
 و کشور ازین واقعه مضطرب من قرین اندوه خسته جلگه بر حال نبون سلطان بر شیمی خواهم قیچی
 مفتی خطاب کرد که شاه را قصر بروید و بی جدل و قتال منصوب و حزل کنید تا ما رفتنه منطقی نشود
 مفتی مخزون و سرنگون برابر تخت رفت و گفت ای سلطان من ابارنا صحبت کردم و تشکین
 به یحییان ماده نواع سپاه اسلام خواهم گرفتار نکره کنون قشون بگری مصطفی بصر عم شمار سلطان
 کردند از تقدیر اندر محل تقادست نیست سلطان کلام مفتی شنیده هیچ جواب نداد و از تخت فرود آمد
 و بجان قدیم خود که بیست و هشت سال بنیاد گوشه بسر برده بود تن تنها شتافت در شامی ناه

باصطفی و او چار شد که برای نخستین مرتبه می فرست سلیم خان گفت ای برادر من برای انظام ملک
و تقویت مملکت و صلاح و فلاح این فرج قدیم را از فنون سپاه گری حاصل در مقابلت با جسم زبون دیدم
سپاه جدیدی بجهت جنگی فرستادند و در سپاه قدیم فساد کردند و در بر داشتند و ترا نشانیدند و نیز فرج
در خانه خود زندگی بسر خواهد کرد و تو بر تخت نشین و حکمت و عقل و تدبیر صاحب سلطنت کن مصطفی سلیم
روان شنیده با یوان شنای در راه سلطه و مسکن قدیم که محل نظرند ماندن هزارگان است بانها همچو برادر
مصطفی و سلیم هر دو معانقه کردند و بهای های گزینستند و با یکدیگر صحبت اشتند و هیچ وجهی نداشتند

بیان نسبت و نوم و ذکر سلطنت مصطفی خان اربع پسر سلطان عبدالحمید

چینکه مصطفی در بارگاه سلطانی رسید قتی شاه و پشاش گردید مصطفی بر او رنگ جامه از نیش است
کلاه خضروی بر سرش بست سران سپاه بقی و نیک چهری نذر دادند زبان بد عاوشنا کشادند آواز
توبه های سلامی در گنبد نیگگون پیچیدند ای مسادای امر و امان گوش ساکنان شهر رسیدن و از
از قبولت عیایا بد شر زد و بزرگ ازاد از خطر فرود شد مفتی در سوت آت میدان آورده بندای چو چو
و سپاه گفت سلطان مصطفی قیصر و مگر دیده و دیده آید میکند لشکر جدید را زود مستال خواهد کرد
و روزینه عسکر قدیم پنج قدیم خواهد شد سپاهیان این مژده شنیدند شاه امان با ما کن و گردیدند
سپاه جدید انظام نابوس صد افسوس در کشور سلطانی شهرهای دور دست رقتند و ادافت نجات
یافتند و ولادت این پادشاه در ۱۱۹۳ هجری و حصول سلطنت در ۱۲۲۲ هجری برابر است سیسی
ایاب بیرونشته اند از وقوع این مفسد فرج روس در حدود قلاق و بغداد نخیل شده و احدی نمی چنگد
که دشمنان قدیم فراتر نهند سلطان نخستین اختیار جزئی و کلی مفتی و موسی پاشا سپرد و بعد چند روز
موسی را معلول مطیبا پاشا منصوب کرد و بونا پاشا با استیاضت عزال سلطان سلیم خان بسیار سخت
کرد و باروس سلسله اعیان جنبانید و کبیل شاه لندن پیش سلطان آمد و اظهار دوستی و خیرخواهی
فیما بین مفتی و مطیبا القیصر و داد و طلبیدر بشه و شکست رفت و با حاکم آنجا مصطفی بیرون آمد اینست مفتی
بود قتی مختار کل و عبداللهم گشت و نهر اراغ بال برسد حکومت رو و ششست بر قدر از با فرج

عدالت کلی است بهرگاه با بیاری کیدل شد از سکوب صلح نموده عزم اسلام بول کرد و بیخ افندی انزو
 چلیق مصطفی پاشا فرستاده را از خود در میان نهاد و بموا عید بزرگ بان خود ساخت چلیق بنحوه اجابت
 و برای نزل مفتی و افران حق شریک شد بقره را بانسکر خود بشمار نته وار و گشت عساکر نیکی
 از آمدن بقره را بشوش شد بقره را بپیرون پیام فرستاد که من برای مدد شما آمده ام از من مصلحت
 نیگیری آتشولیش از دل دور گردند بقره را بپیرون شهر خمند و از سر ایران نیگری گفت که بار من
 صلح کردم شمار و اقمه طنطنینه شوید و فوج معقول بسر کردی حاجی علی اغا بر سائر قلاع بوزار و چون
 خلیق طنطنینه روانه کرد تا در شهر را در دست خود آورده تدبیر قتل قبیحی کند حاجی علی مرد مدبر بود ساسا
 کامیاب شده در اسلام بول تو کران قبیحی را بان خود آمیخته وقت شب با چاقو و نمره قبیحی رفت و شب
 در خواب گاه او در قبیحی بیدار شد و گفت کیستی می اجازت چگونه آمدی ما غافل گفت ای بدو است
 آمده ام تا ترا کشته و انتقام کشته قبیحی خود را در پیج احل سیر یافته گفت که مرا حملت ده تا در کعبت
 نماز خوانم آغا علی گفت ای نفسداین وقت نمانست و بیک بنجر آید از کتم قبیحی دید و سر از تن کشید
 و در جماعت خود با گشت و با یاران خویش پیوست و سر قبیحی را پیش بقره فرستاد و ارشاد قبیحی
 ازین حادثه گاه شنید که میان دریده خاک بر سر بخت سیند کوبان و اولیا کوبان نزد سپاه وقت
 رفتند و فریاد کردند و مدخواستند و گفتند که زود تدارک کنید ورنه دست از جان مل خود با بزرگ
 سپاه میق بچنگ غا جراتت خبر بسطان رسید شاه تمیج گردید و بقره را بهینکه سر قبیحی مشاهده کرد
 بسرعت سیر فرمود و اسلام بول مدو از سلطان موقوفی تنخواه فوج میق دغزل عطارد الله فری
 و عفو تصور خود خواست سلطان عاجز آمده قبول کرد و بلاقات بقره را بپیرون شهر آمده فرمود
 که عسکر را عسکر بگردانید بعهده سواری شده جهت سیر و تماشا بسیار سلطان فرستاد بقره را بصد
 طیار پاشا گفت که آنچه من گویم قبول کن و در حال شریک باش صدر اندک تا مل کرد بقره را
 خشم گرفته صدر را قید کرده فی الفور با سپاه رزم خواه رو بجانب شهر نهاد و در بان در دست سیر
 او را غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بی حکم شد فرمان سلطان سلیم خان است هر دو کوشا

وره شکسته می آید و گردن شهابی زخم درین تکرار خرد ای سلطان مصطفی خیر که سلطان بکر شتی سوار شد
 از راه دریای شاهر آمد به سلیم خان را گشته در چار سو اندخت و باز برای بریدن سر محمود خان نوکران خود
 گفت بیه قدر در شکسته در شهر درآمد و توجه قصر قصری شد تا سلیم خان این شاهی بر داد ناگاه بفرستیم
 در راه افتاده یافت ہی گفته از سپ بر زمین افتاد و غش بر او بغل کشیده زار زار گریستن گفت
 سید علی سیده بیه قدر را آواز داد که این وقت تا تم و گر نیست زود بر خیز و تدارک کن که از دشمنان
 محمود خان اداریاب مبادا کله هم گشته شود و در مان آل عثمان بی چراغ کرده بیه قدر فوراً جریست
 و بر تو سن نشست پاشنده کوب زد و تر از با در صحر در مجلس ای قصر رسید مان مصطفی خان برای
 قتل محمود خان در خانه او در آمده بودند و محمود خرم خفیف بردشته در زین بسته بالای بام کمال ایس
 و هراس بر سونگاه میگرد و تو چریان بیه قدر نردبان چوبی برابر بر دیوار قائم کرده محمود را گرفته نزد
 بیه قدر آوردند بیه قدر دست محمود پوسیده بر تخت سلطانی تنگ کرد و مصطفی را زنی نور گرفتار ساخت و قتل
بیان سنی هم در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی لیسر سلطان عبدالحمید
 هرگاه محمود شاه شد بستور سلاطین باضی عثمان کو در مسجد ایوب رفته شمشیر در دست بیه قدر از زین
 گشت و اکثر سرداران حق و قاتلان سلیم خان را گشت و از دشمنان خود انتقام گرفت و در انتظام
 نظام فوج جدید سماعی جمیله بکار برد و محمود از دست خود هفده کبیر مصطفی خان را قتل کرد زیرا که
 ششی در حالت نوم ارا در قتل محمود کرده بود و ولادت این پادشاه در سنهجری برابر سنه ۱۰۳۱ هجری
 و جلوس در سنه ۱۰۳۲ هجری برابر سنه ۱۰۳۳ هجری واقعست صدر فریح القدر از سروران نامی در باب ترتیب
 عسکر جدید قواعد آن اجرای او امر و نواهی شاهی در قلم و سلطان شوره نمود افران چوین صد قلم
 با و آماده فساد شدند و دستور عظم را بکنفر منسوب کردند و بر کاغذ نوشتند که موت صدر اعلی قریب
 رسیده است و آن قرطاس امرد و روزه وزیر چپانیدند و روز دیگر بیات مجموعی مستعد جدال
 گشتند و آتش در عسکر جدید انداخت و بر خانه بیه قدر هجوم آوردند بیه قدر محصور شد و سلطان
 افضل شنیعه سپاه مجبور اس پاشا و قاضی پاشا تا با بغان بیه قدر برای ملافتت خواستند و آتش

در قتلای نیک چری زنده و آوازه انداختند که صدر عظیم و له سکودار فتنه لشکر برای ستانایگی چری
 نیک چری ازین خبر سخت متوحش شدند و رس پاشا اسکندر با ده فساد می خواست مگر قاضی پاشا
 که دشمن جان نیک چری بود بجدا ل و قتال مصروف گردیدند ستین سلطان می خواست که آب بید
 آتش فتنه فرو نشاند بگره گاه ملاحظه کرد که جوق جوق سپاه نیک چری طرف تصرفی آید حکم
 بدفع اعدا داد قاضی پاشا با چار هزار سپاه و چار ضرب توپ برآمده اعدا را از قریب و جوار خانه
 صدر عظیم که نیک چری در دوش زده بودند دور کرد و فوج خود را سینه به سینه ساخت یک گروه را
 در آتش میدان گذاشت و دیگر را حکم فرمود که در شعاع هر کجا نیک چری را یابند بکشند و موسمی را
 با خود گرفت نیک چری نیز جابجا در بیوت شهر آتش انداختند و هر سو قتل و غارت برداختند
 خلق کثیر تلخ آب مامت چشید سلطان از مکان بلند این همه سیدادی دید در مکان صدر اقسام
 اسلحه و باروت و زرد مال بسیار بود و خانه و صنعت بسیار داشت دشمنان در چند کوشک اسلحه
 آتش انداخته بودند صدر در خانه بنیگین که در اینجا توخانه اش می ماند با همدان در رفیقان معدود
 یکمال دلاوری نشسته در باد لیمپا حرم دو کمانهای زنبوری و زنبور کسامی غستانی ساجده کرده
 آمانی بر اعدا از چستی و چابکی می زد که گویا باران آتش می بارید صد ها کسان کشته شدند و بگوا
 اندک پس باگشتند و چون لشکر عظیم قریب صد هزار بودند باز بیات مجموعی از چار طرف یورش
 کرده در صحن خانه رسیدند در دست از جان شسته آتش در صنادیق باروت انداخته آواز
 بولناک شد خانه براوج هوارفت جم غفیر نیک چری که در اینجا بودند با صدر و اشباع آن نابود
 گردیدند نیک چری چیره دست گشتند را مس پاشا و قاضی پاشا و بیخ پاشا و ستان صدر
 نیز شربت شهادت نوشیدند اکثر فوج جدید کشته و پریشان شد سلطان چون این حال دید
 در مال کاغذ خویش متفکر گردید و در دلاسا و دلبری نیک چری کوشید بزار لجاجت و سمجت
 رام کرده یوسف پاشا را خلعت و وزارت بخشید باین صورت غبار فساد فرو نشست و این
 واقعه در ناک ۲۲ جمادی الاول ۱۰۲۳ هجری ر و د و ا بعد از آن سلطان محمود در ۱۲ جمادی الاول ۱۰۲۳ هجری
 و واقعه در ناک ۲۲ جمادی الاول ۱۰۲۳ هجری ر و د و ا بعد از آن سلطان محمود در ۱۲ جمادی الاول ۱۰۲۳ هجری

مسلم
 که کجای تو کسان
 زنبوری بیخ
 آتش که بیخ
 کلان کوشش
 قتل سوران
 می کشان با
 نیک چری ناز

یکسر طلبی و ملاعجب صورت و با تلبی و عصیان مالوف گشتند سندیهای معاش خویش بدست
 کسان متبل و نالائق فرودخته خانهای آباد اعزاز و اقبال خود از دست خود سوخته بود و قوع این
 امور قبیح فتورهای صریح راه یافت شمت و اقبال از ایشان رو بر تافت حرارت شجاعت را از
 ابدان و قلوب خود باز ازل کردند و از کسب فنون سپاهگیری سراسر جا بل و کامل شدند نگاه
 دشمنان باضعف و بی مغزی سپاه ما مشاهده ساختند فرصت غنیمت شمرده از راه جسارت و
 تطاول دراز کرده بر کشور ما تاخته پس ای سپاه ازین غفلت هوشیار شوید و بحال اصلی خویش
 و روش پیش بازگردید تا بر ملک خود حصار محکم از لشکر چو را کشیم و دشمنان بیدین راز دم
 قلیح آید که پیشایدون از واجباتست که صنایع و اختراعات قواعد جنگ و طریق استعمال آلات
 توپ و تفنگ که فرنگیان بان چیره و ستمها میکنند بوجه حسن فکر گرفته بالا دست باشیم و سربا
 دشمنان را در میدان کارزار بصد جا بکستی و حکمت عملی بر رسم و آیین دشمنان من که بر بی مایه
 نموده ایجا کرده اند از نظر علم و این امر بدون موقتن و مهارت نمودن و تعلیم کردن صناعت سخن
 و عقل بعید است پس حجت کنید و بیاموزید که برای نصرت این کار اختیار کردن حکم خدا و رسول
 مجید است اینکه غرم من برای نظام فوج قواعد و ان معطوف گشته است از المامات الهی است بکار
 اتمام فرض دین و عود قوت سلطنت و باز گرفتن آنچه از ملک اسلام رفته است و السلام علی
 من اتبع الهدی و مسلک مسلك اللہ الی الخیرین بعد شنیدن این فرمان بلاغت عنوان جمله حاضرین
 امیر اقبال و از گروه نیک چری مردمان صیحه و عسکر نظام قبول کردند بعد چند روز بعبادت خود
 کثرت عهد نمودند و بر خاندان عظیم محمد سلیم پاشا و نجیب افندی و محمد علی پاشا هجوم آوردند و کوی
 و بازار آوازه انداختند که امر و زعمای و افرین شاهی و کسانیکه موجود و مرفی فوج جدید اندقتل
 خواهند شد و تمام شهر قتل و تلب و حرق بیعت عام گردید و عظیم سلطان خبر کرد و توپچیان
 و نوکران مطیع را بر در دولت جمع ساخت سلطان شیخ شریف یعنی علم خاصه خود را و الشیخ الاسلام
 قاضی زاده طاهر افندی نمود و صد یکمال دلاوری با توپهای آتش فشان و شتر و گنجه از سپاه

آهمن جان برخیل نینگ چری که زیاده اینچاه هزار نفر بودیورسش کرد و اضرب توب و تشنگ
 باران تنگرگ آتشین نمود زیاده ازده هزار مفسد بر خاک بلال افتاد مابقی در قشلاق رفت مخصوصند
 صدر قدم جرات و بهادری پیش نماده در قشله آتشین اندخت بسیار باغیان جهالت شعاریت
 و کشته و اسیر گردیدند جنهای مقتولان در آت میدان حالی که در زبان سالف بهواخوانان
 سلطانن رانیک چری قتل نموده می انداختن فراهم کردند سلطان محمود علما و وکلای سلاطین
 در مجلس خج بار داده لباس خون آلود سلاطین نمود و گفت که بهای خون این سرور را چیست
 گفتند که عوض خون هر پادشاه بیست و پنجاه رانیک چری را باید گشت نگاه برای قتل و قوی
 فرایین سلطانن در تمام قلمرو تحریر یافت جا بجای نینگ چری قتل رسیدند و سلطان هر جا غالی
 سپناه بیت و نینگ چری یک دست مستحل شدند و فقرای یکتاشی رانیز سلطان خراب تباہ فرمود
 آغا حسین پاشا امیر نظام یعنی سرعسکر تمام حیوش سلطانی شد و حاجی صاحب فندی ناظر
 عسکر و یکتاش فندی منشی فوج و تمام سپاه آتین قیامه جنگ بکنج اهل فونگ آمونخت والی اروام باز
 اگه ز فونیس و روس مقابله کرد عسکر سلطان بکنج پیوست فوج اروام از هم پاشید
 سیسام و مولنگ و غیره چند علاقتار و ام در قبضه بقیصر آمد والی اروام هملت در محاربه پیوست
 ابراهیم پاشا بدون حکم رضی نشده جهازات جنگی روس فرنیسیس وانگر نزد فتنه بر مرکب جنگی روم
 رخنه بسیار جهازات را سوخت درین حادثه طائر پاشا بکشتی سوار شده از حلقه یفرن جنگی پاشا
 سلامت برآمده نزد سلطان رسیده آگاه کرد سلطان خاص عام را ازین جهاد واد و در تیاکی
 جهازات و دستوری قلع کوشیده جلد بیست و چهار جهاد فوسیلار بزرگ تیار نمود هنوز سامان جز
 تمام و کمال فراهم نشده بود که اسکوب با صد هزار فوج متوجه ملک روم گشت محمد سلیم پاشا
 و آغا حسین پاشا برای مقاتله برآمدند و در واحی شهر طونا مصاف کرده مغلوب گردید و کلا
 نصاری در خانه احمد پاشا جمع آمده در باب صلح حرف زدند مگر سلطان رضی نشده اسکوب قدم
 پیشتر نهاد محمد سلیم پاشا می خوف و عزت پاشا ما مور شد و بنام محمد علی پاشا والی مصر فرمان رفت

که بست هزار فوج برای جنگ روی فرستاد و پهلوتی کرد و آخر روس قرص و طبراق و اراضی
 را گرفت و صلح با پاشا حاکم ارض روم بقید غنیمت رفت و از آنجا حسین پاشا که در شهر شوملا با تو
 خود مقیم بود چند بار با فوج شصت جنگید که حسین پاشا شجاعت داده از جای خود نه جنبید آخر در شهری
 ایلم بر تاور روی بابک صد و شصت هزار فوج لشکر آرد و بزرگ گرفت سرداران قیصر سخت
 مشغول شدند و ایلچی برای صلح فرستادند از سال صلح شد روس شهرهای قیصر را که داشته
 ملک خود برگشت سلطان از دست دشمنان نجات یافته متوجه آبادی ملک آراش و پیشانی
 فوج کردید و امجد علی پاشا خراج مصر طلب کرد محمد علی بیچ نداد و جواب نگاشت ز در خراج
 لشکر کشید ما صرف شد پیش من بیچ نیست درین وقت فرنیس وقت را مساعد یافته
 بعضی جزایر غریب گرفت طاهر پاشا برای استخلاص روان شد ولی نیل ام خود کرد و در شهری
 برابر استه سیحی و قتیقکه سلطان در شکین فتن خانگی و در اصلاح لشکر و دیگر امور سلطنت مصروف
 بود محمد علی پاشا پسر خود را بر ایلم پاشا باسی هزار فوج لشکر عک فرستاد و از راه دریای خاکی جنگ
 نیز روان کرد سلطان اجتماع ابن حال در غضب آمده حسین پاشا را حکم انتقام داد و ابراهیم قیصر
 قشون فوج سلطانی حاکم صیباویسوت را فتح کرده بدشوق شام روانه کرده علی پاشا والی دمشق
 شکست داده و دمشق را زیر نگین خود ساخت بجان شاهرخ شتافتند از محمد پاشا والی حلب که بکم
 سلطان جهت مقابله آمده بود جنگ شروع نمود محاربه عظیم واقع شد هزار پاساها فریقین جام
 مات نوشیدند آخر والی حلب شکست خورده برگشت و با حسین پاشا پیوست هر دو سردار کلب
 آمدند اهل حلب در بر روی ایشان ستمند مجبور شده بانظاکیر رفتند اما بر ایلم دخل حلب شد
 اهل حلب استقبال کرده ابراهیم را در شهر آوردند ابراهیم دم برست کرده بانظاکیر روان گشته از
 حسین پاشا رزم آرا شد سلطان حواله تبردهای ابراهیم دریافت رشید پاشا صد عظم را با لشکر
 روی سبل کرد ابراهیم متوجه رشید شد و در سواد شهر قونییه صف کشید تمام روز توپ و تفنگ
 تند زغزید وقت شب صدر بر خیلام سرداران لشکر خورفته دم صبح ترغیب محاربه کرد و روان

اعراب از حشمت جلی بر اشفتند و سفیر قبا بعین او را کشتند چهار جنگی انگریز از بندر عدن بجه رسیده گولهای توپ زد و چند مکان را شکست تا از روی قهر و غلبه در بندر فرود آمد حکام ترک اصلا مغیبت و حشمت نکردند و حمایت و رعایت انگریز نمودند و چند عرب را که توپ قتل تصدیه شده بودند نصاری دادند آنها مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب فریادی باسلام بول رفتند کسی باجرای شان نشنید بلکه قید کردند و شریف محمد بن عون شریف مکه را وزلی دولت عثمان معزول کرده باسلام بول طلبد. اشفتند و گفتند که باشتعالک این کس مردمان یک حکم سلطان قبول نمیکند و بیع و شرای عجمیه و جوارمی رومی دارند و از جمله وقایع بزرگ حمد این پادشاه است که در ۱۸۵۶ عیسوی پادشاه روس از سلطان تلخ خوش شده بجناب پیوست عمر پاشا سپهر دوم بقایله شتافت انگریز و فرانسیس مددگار سلطان شدند محاربه عظیم تخمینا تا سه سال گردید که کافذاخبار معتبره نظر گذشت که درین جنگ هیچ لک روسی و هفت لک روسی شصت هزار فرانسیس و بیست دو هزار اچا صید چهل هفت انگریز کشته شدند آخر در ۱۲ شهریور صلح شد و آبروی سلطان از عون قادر سبحان بجا ماند و سلطان از نده نیک نیتی عمارت مسی زهومی و حرم محترم مدینه متوره را بعرف ز خطیر نهایت عمده و نفیس تعمیر کرده ذخیره آخرت اندوخت و در زمان این پادشاه فحامین نصاری و اهل اسلام دیار شام بسیار خونریزی گردید و غلبه بر مسلمانان ماند و پانزدهم ماه ذی الحجه ۱۲۷۳ هجری قدسی هنگام طلوع یک پاس و زجهان گار را وداع کرده بعالم آخرت خرامید و در مسی سلطان احمد برابر قریب سلطان محمود نیز زمین آرد

بیان سی و دوم در ذکر جلوس میهننت یا نوس سلطان عبدالعزیز خان

بعد از حال عبیدالمجید خان ارکان دولت و اعیان سلطنت و سران سپاه و نظامی باآب و جاه اتفاق نموده برادرش عبدالعزیز خان ابست و نهم جولائی مطابق پانزدهم ذیحجه ۱۲۷۳ هجری بر سر ری قیصری نشانیدند تاریخ ولادت این پادشاه نهم ماه جولائی ۱۲۷۳ عیسوی هرگاه کلاه بر سر نهادن مستین اعراب را که در زندان بودند را کرد و فرامین خیر جلوس خود

در تمام کشور خود نوشت و بسیار کار برداران سلطنت را که تنبلی و خاش بودند معزول کرد و مردمان
 کارگران را سلیقه شعاری منصوب و اجاره زیاد را در انضاری موقوف ساخت و با نظام مالی اولی
 بذل همت نمود و در ترتیب و تدبیر این چیز چنگی و جهازات و اسباب آلات جنگ بدل معروف شد
 و تار برقی در راه آهنی برای رفتن عمده ریل دیگر صنایع را راجع کرد و پادشاه ایران ناصرالدین شاه
 رسم تجارت در سوم نمود و سیر و سفر در ملک خود اختیار ساخت سال گذشته تا مصر و اسکندریه
 آمده و جهت فرمودن زمان برادر خود عبدالحمید خان را بعد ایام عدت مطلق العنان کرد و اجازت
 داد که مطابق شرع از هر کس خواهند کج نمایند و خود نیز از صحبت زنان بجز کدبانوی خود
 اجتنابی نداشت و در تمام تاریخ برای این کتاب در کتب حمایت الهی بجا نیت مقبول است از بد تعالی بخت

و ایمان برداشتم ان اسلام مظف و منصور رود

خانه در احوال شهر روم و مصر قاهره و مدخل و مخارج یکساله نامه سلطان امپراتور
 کیفیت اول فسطاطین معروف باسلام بول و استقبال در زمانه سالن بنی قسبه نام داشت که با

او بزرگ پادشاه دوازده صد سال پیشتر از حضرت عیسی بود بر طلیح بجز اسود و قسمت سمت شمال قونرو
 سه فصل قدیم داد که فی زمانه اکثر شهرند شده و از قبیله جبات در ریاست هوایش کشید که اختلاف
 در فصل شش تا اکثر باران می بارد و این موسم تا مدت درازی ماند و در خریف بادهای جنوبی بسوز
 بسیار مسلط می باشد زمین رود امراض شقی می حادث می شود و اعدل فصول آن ربیع و صیفت
 بار با این شهر از دست بردشایان خراب گردید هرگاه قسطنطین که پادشاه روم شد در سینه مسیحی
 خویش ساخت بنام خود موسوم کرد و آبادی او شهر شهر روم گشت باز در ۵۵۵ مسیحی از صد نزل
 خراب شد بار دیگر بهتر از اول آبادان گردید و چند مرتبه بترواجام و اهل بلغار و غیره برین شهر
 جنگها کردند تا که در ۵۵۵ مسیحی برادر ۵۵۵ مسیحی سلطان محمد فتح بنوه دار السلطنت اسلام کرد
 و اکنون این شهر بزرگ با اعتبار و وضع چهار قسم تقسیم است که نام مجموع آن قسطنطینیه است قسم اول
 خاص اسلام بول مشتمل است بر مکانات بزرگ و قشلاقیهای وسیع و بازارهای کلان مساجد

کبار و منارات بلند کعبه آن از مس مطلق و نخب است و بره و این قسم سو مرتین کشیده اند اشهر
 و عظیم جامع مسی ایاصوفیا است که در زمانه سالف کنیسه بزرگ و محترم نصاری بود گویند که معلم
 اکتیوس در مدت هشت سال بر قیطنین که بر بنا کرد و بران قیبه عظیم الشان بود که از نزل اول
 فروختت بار دیگر سقف جدید ساختند که مثل اول در ارتفاع و تمدید شد زیرا که بجای یک گنبد
 الحال دو گنبد کلان و شش گنبد خرد که در آن است و چهار شبکه برای روشنی است عمارت یاقوت
 وزیر این قیبه ستونهای سنگین بسیار لطیف از سماق و رخام برای مزین است بجام نصب کرده اند
 و بر هر عمود تصویر تاج است و در رواق نریاب از مس نقوش نهایت زیبا و بزرگ نشان سلطان
 محمد فاتح قسطنطنیه و جمله در دیوار این عمارت بزرگ نقش نقوش طلاست که حکم سلطان محمد فاتح
 از آنک پوشیده بود در عهد سلطان عبدالحمید خان بام عالی آنگ بر داشتند و مرمت و اصلاح
 کردند و بروق قدیم آرستند و در زمان قدیم در ایاصوفیا همیکل بزرگ بود هرگاه کنیسه مسجد گشت
 همیکل منهدم گردید و تقریب این جامع رو بروی فصحت آت میدان جامع سلطان احمد است
 شش مناره بلند دارد و جامع سلیمانیه بلندترین مساجد است ستونهای اوسی در عهد بلندند
 و چهار مناره عالی دارد و رو بروی او باب محله اقامت شیخ الاسلام است و جامع عثمانیه و جامع
 سلطان بایزید و جامع شهزاده و جامع سلطان محمد فاتح و جامع سلطان سلیم از مساجد کبار
 شمرده می شوند و کل مساجد درین قسم سیصد و چهل چهار هستند و پانصد و بیست و نه مدرسه و زیاده
 از یکصد محله که در آن نود هزار خانه شمار کرده اند و بنجله مشایخ بدعالیه تربت سلطان عبدالحمید خان
 و بایزید و سلطان محمود و غیره قابل تعریف اند و زیاده از سیصد حمام است بهترین آن حمام
 ایاصوفیا و حمام محمود خان و حمام سلطان بایزید و حمام زیر قلعه و از مهمان برای مسیح و مسیح
 خان سنبلی خان و غیره نه خان مخصوص برای نزول اهل مصر و شام است و خان یلدرم
 که در آن مغایه فروکش می نمایند و سوامی این بسیار خانهات است که در آن لغت و مفاقیق
 فردمی آینه و دارالکشاف نیز درین شهر بکثرت مبنی است و چند جامه مدفن و مسجد است که در

مساجد
 مشاهیر جامع است
 مسجد مشهور است

و در میانش مکان تکلف در آن کرسی بزرگ برای جلوس پادشاه نماده اند که گاهی سلطان
 یا بخار و فوق افزود می شود و قریب آن بازار دیگرست که در اینجا لباس فاخره سپاه می ریزد
 و پس از آن بازار جوهر فروشانست و متصل آن بازار چوبی خانست آنجا جوهر بیان
 می باشند و بعد از آن بازار اسلحه قدیمه و بازار خفاصین بعده بازار چار و سویی چونک که
 در اینجا انواع و اقسام بضاعت چین و فرنگ بل هفت کشور و دکانات تجار از آن قنادان
 و غیره بکثرت موجودست و اکثر طرق و شوارع این قسم اول تنگ ملک پاک صان اماکنش منظر
 و در بعض مکانات خانه باغ و جایجا در مساجد و حمامات و خانهای کلان نهرهای آب شیرین
 که خزانده آن بیرون شهر بفاصله شش ساعت راه است و قسم دوم طرف شمال از قسم اول که
 میان این دو آن شعبه دریا که عرض چهلست بنام غلظه معروف طولش دو میل و عرض
 نصف میل و در اینجا نگرگاه چهار ذات سلطانی و در اکب تاجرانست و بر دریا و جبل چوبی
 برای آمد و رفت خلایق ساخته اند و در اینجا مخازن مال تاجران و مکانات رفیقه و کلای غیر
 دروس و غیره و کناس فرنگ در آن و مکانات کرایه برای مسافران از ده قرش تا هشتاد
 قرش یومیه و طرق و شوارع پاکیزه و عریض و هموار و قسم ثالث بوغاز نام دارد که کثیر است
 و بجز آب و آنجا مکتفی گشته است طولش بیست میل و عرضش یک میل بر هر دو کناره مکانات
 عمده و عمارات نامیست و محلات بزرگ در گیرنده بخانهای لطیف و همان سر راهی لطیف
 و استواق و استعمه مشحون از ابل حرفه و صناعات و ارباب تجارت و عمده ترین اماکن آنجا
 مکان توپخانه سلطانی و جامع سلطان محمود و محله بکتاشیه و چراغان سرو آب هوای آنجا
 از قسم اول و ثانی لطیف تر و قسم رابع اسکودار نام دارد و بروی اسلام پول در اینجا نیز
 مساجد و اماکن و باغات و بازارهای خوب هستند و انگور بسیار عمده می شود و قریب آن
 دو جزیره نهدست سرسبز از باغات و اماکن آریسته اند و در بساطان اکثر تابغان مسکنان
 روم حنفیست زیاد از نصف بلده از ابل اسلام آبا است باقی از اقوام مختلف نصاری می ریش از بیوه

حلقه
 خفایان
 موز سوز
 رنگینداز

کیفیت دوم مصر عمارت از قاهره است که در ستمه مسیحی مسیحی جوهرت بدست
 مغز لدین احمد سیمیلی که یکی از خلفای فاطمیه بود آباد کرد و مصر قدیم را که اکنون سوای چند
 نشان دیگر هیچ ندارد و همین خلیفه فتح ساخته شرقی دریای نیل در زمین ریگ مینر مابین شهر
 بولاق و شهر مصر قدیم واقعست و در زمانه سلطان صلاح الدین آبادی این شهر بی کمال شد
 شهر گنجان راسته تنگ دارد و زیاده از پنجاه محله در اوست که در آن سده لک دم بشمار
 اندازند بزرگترین محلات حاره نصاری و قبط دارمن و سریانی و اروام و یهود و فرنگیان
 و محلات قدر و جامع از هر مذهب و باب خرق و حنفی و تبرک فیصل و مغاربه و طولون و سیده
 و فرامیدانست و سوای محلات اسواق کلان مثل بازار غوری و خلیل که درین و بازار
 محمد علی پاشا بسیار وسیع راه رهنست ساخته است و بازار مسگران و حمزادی و سرحدی بازار
 اسلحه و بازار جمیله ملو از اقسام اشیا بسیار آید و سیصد سزا و مساجد بزرگ و حمامات
 و قبور بزرگانست اشهر جامع جامع از هر بانی آن جوهر مذکور غلام معز لدین است که یوم
 بست و چهارم ماه جمادی الاولی ۵۳۲ هجری تعمیر آن شروع نموده پنجم ماه رمضان ۵۳۲ هجری
 با تمام رسانید درین مسجد طلسمی ساخته بودند که طائر بران نمی نشست مگر اکنون آن طلسم
 خراب شد و حاکم لام الله خلیفه مسیحی مذکور را نیز مرمت کرده بست و هفت قدیل نقره و در
 محراب منطقه نقره آویخته بود صلاح الدین یوسف بن ایوب آنرا برداشت و نیز مستقر خلیفه
 برابر باب غربی آن عمارت ساخته سیصد و هشتاد ستون سنگ خام و سماق در بست
 و عزیز با لند خلیفه بتدبیر ابی الفرج یعقوب وزیر خود در ۵۳۲ هجری مدرسه کبیر و حجرات
 خوب بلندی طلبیه علم در آن ایجاد شده و نیز از جامع شمیره جامع عمر بن العاص است که
 در سنه بست و یک هجری بنا کرد و جامع برقوق که در ۵۳۲ هجری تعمیر یافته و جامع حسن که
 ملک ناصر بن محمد بن کالون در ۵۳۲ هجری عمارت کرد و جامع متوید و سوای آن چاه صد
 مسجود بسیار مدارس اندک تفصیل آن بسیارست و از جمله ماکن فرخ افزا بر که نیز یکیه است

از جای یکی از اهرام بایچه دریافت حال شکستند بهزار مشقت بقدر یک قدام طاقی آمده
 در آن یک مجره بر آمد در آنجا قدری طلا و یک لوح نهاده بود که به آن لوح را بشکستن نام
 خوانند نوشته بود که ما را از نجوم معلوم شد که پادشاهی این گوشه را خواهد کند که تا حال عمارت
 در یابد لهذا مقداری که زردر شکستن صرف خواهد شد طلا در یجا بنادیم که نقصان نگردد
 هرگاه قیمت طلا کرد قدری که زردر کردن طاق شده بود برابر آن یافتند
 کیفیت سوم یک ساله ام فی سلطنت روم در عهد عبدالمجید خان محمد بنی کوفت مصباح السکر

عشر عمر کرد	ویرکی عمر کرد	خراج عمر کرد	مهر کرد عمر کرد	مرب علی السرب عمر کرد
عمر کرد	عمر کرد	عمر کرد	عمر کرد	عمر کرد

مصروفات یک ساله عهد عبدالمجید خان

نصفه سلطان عمر کرد	نصفه مادر و برادران سلطان عمر کرد	مصروفات العساکر عمر کرد	مصروفات العمارات عمر کرد
مصروفات بیگمات جنگ خلاص عمر کرد	مشاهیر و وظیفه خواران عمر کرد	مصروفات سفر الدوله و واقعات عمر کرد	مصروفات اسبک افغانه عمر کرد
تخواه سفر برای بعض اشخاص عمر کرد	دوا به برای اصحاب التریات عمر کرد		

تاریخ انتقام از عباس نامه نگار

نوشتم بخوبی چو تاریخ روم بسالش قلم از دم قویبیر	سرور و طرب کرد در من بجوم هماندم نوشتم در نشان چهر
--	---

تقریظ از جناب سیادت آقا قیصر و قاسم الکریمین شاه فریدالدین
خلاصه خانان زبده دودمان حضرت فریدالدین عطار
صاحب سلسله علییه شطار خلف الرشید اولاد پاک خورشید بی لوث
مولانا سید محمد خورشید کو الیاری سلمه اند القوی الباری

قیصر نامه فصاحت جاسم براعت شتاره رنجینه بیخنده موسوی همگامه دبیر تکلامه
لبیب فرامه ادیب علامه صغنی چانه طمیر می چکامه جام جم آمین تانی صاحب قلم
جامع فضائل بیقیاس مولانا ابوالفضل عباس نسو نادار الوجود دست یا سرب
لاکی منضود تخت طاؤس ست یا تاج کی کاؤس آماج شتابان روم ست یا سپهر
اول بر از نجوم عبارتش سلیم صاف و فحمونش بی خلاف انفککش سیر و شمش
کثیر از فقره شیو ایسانی نولف پیدا از هر سطر قوت استعداد مرقع هویدا
منت عظیم بر جان سلاطین آتمبول نمود که عظام رسیده شان را باب میات سخن
زنده فرمود جزای را باب دانش تخته شگرف میا ساخت خامر عامر از اجرا
آب بارگفتار خود نواخت ذکر خیرش از عون رب و دودمام بر السنه جاری خواهد بود نظم

عالمه فارسی
غزل را گویند
چشمه سحر را
نظم است
بسی مقالات
رسیده است

تا نو بهار سبز بود آسمان که بود	تالاله سایه جوید و نیلوفر آفتاب
سر سبز باد باغ کمالش زیر چرخ	پژمرده لاله دار حسودش در آفتاب

تقریظ از انشای بدیع فاضل رفیع صاحب تالیفات لطیفه پیرو
حضرت نعمان بن ثابت امام ابو حنیفه المولوی صدیق حسن
بن مولوی اولاد حسن نمیره نواب اولاد علیخان انور جنگ مرحوم

این مولوی توفیق
توفیق دادند
للمقام هو بیال
در عهدۀ تاریخ
زیادی ریاست
هو بیال مهوره

لمینا سب حمدنا سلطانه	فاکتفی کنا باسمه سبحا
-----------------------	-----------------------

بعد ازین با صبر را اثرده دیدن سامع را نوید شنیدن با ذکر درینج مان آشوب جان

که کساد بازار علم و هنرست و سخن را بدولت گندم نمایان جو فروش از خاک سیاه مباد
 مآثره بر آید بآب آتش بخورد که فروغ چرخ دورانی است مظهر کیمیا اثر ایشان است
 از فقدان سخن فغانیست حسرت در سر و آسمانم و فراست را که تو ام نظم و نشر عالم
 مقوف بر ذرات مطرا ایشان است صدومی قدردان شوری در جگر جنابیکه خامه پیش
 باین ترز بانها ساحت قرطاس ابعرق خیالت تر میکند و زبان در حدش این
 عرق برینها سوزگر بیان همن بیرون نمی کشد قصهای سبحان شنش هر چند در
 اطرای نعوت زانکه اش ترز بان اند چون خامه داغ شرم چوین دارند و بلبلان
 حسان روش اگر چه در تذکار صفات عالیه اش شیوا بیان اند برنگ نامه از بهشت
 بر خرد و بیچ تاب سید اند یعنی حضرت فردوسی رزم خسرو بزم فضیلت و کمالات اس
 سولانا محمد عباس پور طراد الا قاصی و الاطانی التحریر الکبیر الریانی و الفائق جلیلی صاحب
 الاغانی مولانا صبح محمد الیمینی اشروانی که نزل بعین الله طویلاً و عن البوس فی الضمیر محضو ط
 قیصر نامه تاریخ قیصره نامور روم بنوشت که پیشش دیگر اسفار سیر برنگ بر شوکت بی
 تکلف و بی گفته میشود که امر و زاین تاریخ در سلامت لفظ و روانی عبارت و حسن ادا
 و بیان و لکش و معنی جان پرور و نظر کلام و نشر نفیس و وابستگی فقرات و ایجاز تقریر و ربط
 سیاق به سابق و تطرق انشا و نظرف مساق بی عدیل افتاده گوته آبروی سعادت
 و نظوری و نموی نام طرا و کاشفی بر باد داده تعالی اندی نامه بلاغت ختامه که هر کس
 بتماشا تماشایش همه تن چشمست و زبان مدح و صافان جاد و طراز در کشف کین گوشه
 این نیا آشنای کوی بخودی که معنی پیش می نقاب حوت بر رخ میکشد و سخن رود پیش
 بکنج دهن بخود چه توانائی دارد که در باب انشا و شش او حرفی شایسته تواند زد و این کز شمر
 زبان که بسان خامه بر بخت سخن بگر نیز رنگ مجواز روز سیاه می نالد و چه شمار و طار که هنگام
 مح سکا لیش سخن بایسته تواند گفت با جمله طی این امر جمله دشوار گذار نقل الوقت است

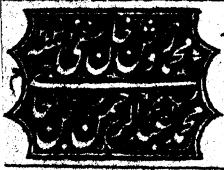
آبروی پیشه کاری نثری و محمود این نثره دراز نفسی نقد ساعت تا دایغ سودا
 بر خیزد آری این چند ریزه جواهر که فرا هم شد باعث توجه باطنی آغز نیست و نه در پیش
 با ده غفلت از این قسم آگاهی چه سرو کار و بر این سمع خراشی چه تکرار

حکمة الطبع شکر و سپاس حضرت و اهب العطا بله و که درین بهنگام مسرت
 انجام که عشره خیزه جمادی الاولی ۱۲۸۱ هجریست وقایع مسرت مضوم تاریخ قیصر
 از البعث شریف در دفتر نور خان باقی و ده وقایع حکار از روز جامع المفاخره و المعالج جناب لانا
 در کمال کماله العالی میم در اول امسال محبت فال بلین در اول اوجها الله بخت و الاوقاب
 باهتنام امیدوار رحمت خدا انسان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد رشون خان با قلم لکند جواد
 در طبع نظامی کانیور مطبع کردید

تاریخ طبع این کتاب مستطاب

چو بار خج روم اندرا اخبار رقم	بود کج معمور اسرار روم
خبر باشت گفته ریاحین سال	بجوسب بود تازه گلزار روم
بطبعش چنان حسن خلق گرفت	که گردید از و گرم بازار روم
همین خواستم سال طبعش نطف	که از وی دو بالاشود کار روم
قلم از سر چند بر خاست لغوت	شدا باد گلزار اسرار روم

۱۲۷۸
 ۱۲۸۱



و چشم بر خفته
 المعتمد
 برای سند این معنی که این کتاب طبع
 مطبع نظامی است مهر و دستخط هتمن افروخته

